

و این اصل را میتوان باوقایع تاریخی که برای عرب^۱ روی داده است تطبیق کرد چه پس از انقراض پادشاهی عاد برادران وهم نژادان ایشان که قوم ثمود بودند بکارکشورداری پرداختند و پس از ثمود برادرانشان عمالقه درین راه قیام کردند و از آن پس هم نژادان ایشان حمیر بیای خاستند آنگاه سلطنت به تبابه از قبیله حمیر رسید و پس از ایشان اذواء^۲ روی کار آمدند و آنگاه دولت عرب بر قبیله مضر مسلم شد .

همچنین وضع دولت ایرانیان نیز بر همین شیوه بود که پس از انقراض کیانیان سلسله ساسانیان سلطنت رسیدند تا خدا انقراض همه آنانرا با طلوع اسلام اعلام کرد وهم یونانیان که پس از انقراض ایشان فرمانروایی به برادرانشان رومیان انتقال یافت .

بربرهای مغرب نیز بر همین منوال بودند ، چه پس از انقراض نخستین پادشاهان ایشان مغراوه (در تلمسان) و کتامه (در قیروان) فرمانروایی آنان به صنهاجه^۳ و سپس به تقابداران^۴ و آنگاه به مصامده^۵ رسید و سرانجام سلطنت بکسانی که از طوایف زناته^۶ باقی مانده بودند انتقال یافت . و چنین است سنت خدادار میان بندگان و خلقت^۷ . واصل و مبنای همه اینها مربوط به عصیبت میباشد و عصیبت در میان نژادها و کشورها متفاوت است و پادشاهی و کشورداری را تجمل خواهی و ناز و نعمت می فرساید و از میان میبرد ، چنانکه در آینده یاد خواهیم کرد. از اینرو هرگاه دولتی منقرض شود فرمانروایی ایشان بگروهی منتقل میگردد که در عصیبت آنان شریک باشند چه مردم به عصیبت آن قوم تسلیم شده و از آن فرمانبری کرده اند و در اذهان ایشان چنین رسوخ یافته است که آن عصیبت بر همه عصیبتهای دیگر غلبه کرده است و چنین عصیبتی در خاندانی نزدیک به دودمان همان دولت انقراض

۱- در (ینی) بجای برای عرب : برای امتهای است . ۲- پادشاهان یمن را «ذوون» و «اذواء» مینامیدند که جمع «ذو» بمعنی صاحب است ، چون نامهای بیشتر ایشان مصدر به «ذو» بود مانند : ذوالاذعار ، ذوالقرنین و غیره . ۳- Zirides (ترجمه دسلان) . ۴- مرابطان . ۵- موحدان . ۶- سلسله عبدالوادی در تلمسان و سلسله مرینی در مراکش (دسلان) . ۷- اشاره بآیه : سَنَ اللَّهُ الْبَدْنَ فِی قَدْحَتِ فِی عَادَةَ . سوره المؤمن ، آیه ۸۵ .

یافته پیدا میشود، زیرا تفاوت عصیتهای دیگر بر حسب دوری یا نزدیکی آنها به خاندانی است که دولت در آن پدید آمده است مگر اینکه درجهان تغییرات بزرگی روی دهد از قبیل تحول و انتقال کلی ملتی یا از میان رفتن تمدن و عمرانی یا آنچه خدای از قدرت خویش اراده کند. آنوقت امر پادشاهی از آن نژاد به نژادی منتقل میگردد که خداوند بوسیله این تبدیل و تحول قیام آن نژاد را اعلام میفرماید چنانکه برای مضر چنین پیش آمدی بوقوع پیوست که بر ملتها و دولتها غلبه یافتند و فرمانروایی را از کف جهانیان باز گرفتند پس از آنکه قرنها آتقوم خود محروم و منکوب بودند.

فصل بیست و سوم

در اینکه قوم مغلوب همواره شیفته تقلید از شعائر و آداب و طرز لباس و مذهب و دیگر عادات و رسوم ملت غالب است

زیرا در نهاد انسان همواره اعتقاد بکمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را مسخر خود میسازد حاصل میشود، و منشأ این اعتقاد یا رسوخ بزرگداشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است و یا بدان سبب است که ملت مغلوب در فرمانبری خود از قوم پیروز دچار اشتباه میشود و بجای آنکه این اطاعت را معلول غلبه طبیعی آن قوم بداند آنرا بکمال و برتری آنان نسبت میدهد و هرگاه چنین پندار غلطی بقوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه دهد سرانجام با اعتقادی مبدل میشود [پس در اکتساب کلیه آداب و شؤون قوم غالب میکوشد و با آنان تشبه میجوید. و معنی اقتدا و پیروی همین است]^۱. یا اینکه منشأ تقلید از قوم فاتح اینست، و خدا داناتر است، که ملت شکست خورده پیروزی غلبه جویان را از عصیته یا قدرت و دلاوری آنان نمیداند بلکه گمان میکند این غلبه در بر تو عادات و رسوم و شیوه های زندگی آن قوم حاصل آمده است. و باز هم در موجب غلبه اشتباه میکند و این مورد نیز بهمان وجه نخستین بر میگردد. و بعلمت همین گونه اشتباهات می بینیم که قوم مغلوب خواه در نوع لباس و مرکوب و سلاح و خواه در

۱- این قسمت در (بنی) بیست.

چگونگی پوشیدن و بکار بردن وحتى شکل و رنگ آنها همواره از قوم پیروز تقلید میکند و بلکه در همه عادات و شؤون زندگی با آن قوم تشبه میجوید و این خصوصیت را میتوانیم در مناسبات میان پسران و پدران ملاحظه کنیم که چگونه پسران همواره از پدران خود تقلید میکنند و خود را با آنان همانند می سازند و منشأ این جز اعتقاد پسران بکمال پدران خود چیز دیگری نیست .

همچنین بهر کشور و شهری درنگریم خواهیم دید چگونه بیشتر مردم آنها از طرز لباس و رفتار نگهبانان و سپاهیان پادشاه تقلید میکنند چه آنها را بر خویش چیره میدانند . حتی اگر ملتی در جوار ملت دیگر باشد و آنرا بر آن همسایه غلبه و تسلط باشد ملت همسایه ضعیف از این تشبه و اقتدا بهره بزرگی خواهد داشت چنانکه این وضع هم اکنون در (میان مسلمانان) اندلس با اقوام جلالقه^۱ صدق میکند، و می بینیم اهالی آن کشور در طرز لباس و وسایل آرایش و زینت و بسیاری از عادات و احوال بایشان تشبه میجویند و حتی در ترسیم تصاویر روی دیوارها و کارخانهها و منازل از آنان تقلید میکنند . چنانکه بیننده اگر بادیده حکمت بنگرد درمی یابد که این وضع علامت^۲ استیلا و غلبه است . و فرمان مخصوص خدا است . و درین باره باید در سر گفتار معروف : «عامه مردم بردین پادشاهند» اندیشید ، چه مفهوم این مثل نیز از همین قاعده بشمار میرود ، زیرا پادشاه بر زیردستان خویش تسلط دارد و رعیت بوی اقتدا میکنند چه اعتقاد مردم پیادشاهان مانند عقیده^۳ پسران پدران و شاگردان به معلمان است ، و خدا دانا و حکیم است^۴ .

فصل بیست و چهارم

هرگاه ملتی مغلوب گردد و در زیر تسلط دیگران واقع شود بسرعت رو به نیستی و انقراض خواهد رفت

زیرا ، و خدا داناتر است ، هرگاه کاخ فرمانروایی ملتی واژگون گردد و

۱- گالیس ، Galices ، عیسویهای لئون León و کاستیل Castille (دسلان). ۲- در نسخه های مصر و بیروت: از علائم . ۳- در «بنی» اقتدای . ۴- هوالعلیم الحکیم. سوره یوسف، آیه ۸۳. در چاپهای مصر و بیروت این جمله نیز پس از آیه قرآن دیده میشود : « و کامیابی بیاری او، سبحانه و تعالی، است » ولی در «بنی» آخر فصل مانند چاپ (ب) است.

بسنوشت بندگی دچار شوند و همچون ابزار بیگانگان قرار گیرند و به آنان متکی شوند، [آرزوی آنان کوتاه و سست می‌شود در صورتی که توالد و تناسل و آبادانی]^۱ در پرتو حصول امید و آرزو و نتایجی است که از آن بیارمی‌آید از قبیل نشاط و جنبش قوای حیوانی، و از اینرو هرگاه در نتیجه سستی و زبونی نو میدی بر قومی چیره شود و صفات و عاداتی که از امید سرچشمه می‌گیرد از انسان رخت بر بندد و عصیت هم بعلت غلبه خصم از میان برود پیدا است که عمران و اجتماع چنین ملتی نقصان خواهد یافت و پیشه‌ها و کسب‌ها و مساعی آنان در راه پیشرفت تمدن متلاشی خواهد شد و بسبب درهم شکستن سپاه و لشکر و نیروی اتحاد آنان که از نتایج مغلوبیت است در امر دفاع از خود عاجز خواهند گردید و آنوقت در برابر هر متجاوز و نیروی مهاجمی بزبونی و شکست تن در خواهند داد و طعمه هر آزمندی خواهند بود، خواه آن ملت با آخرین مرحله کمال دولت و کشورداری رسیده باشند یا نه^۲.

و در این امر، و خدا داناتر است، راز دیگری هم نهفته است. و آن این است که آدمی بمقتضای خلافت خدایی که در زمین بدو ارزانی گردیده بطبیعت رئیس آفریده شده است و هرگاه فرمانروایی از مقام ریاست خود سقوط کند و از رسیدن به هدف عزت و ارجمندی محروم گردد چنان سستی و زبونی بوی راه می‌یابد که حتی از تلاش و کوشش برای رفع گرسنگی و تشنگی خویش هم امتناع خواهد ورزید و در آن سستی نشان خواهد داد و این حالت در اخلاق انسان موجود است و نظیر آنرا درباره حیوانات درنده هم نقل کرده‌اند، چنانکه گویند این حیوانات تا هنگامیکه در اسارت آدمیان باشند بکار توالد و تناسل نمیردازند. و بنا بر این قبایل و ملت‌هایی که بدینسان مملوک و بنده بیگانه شده باشند همواره راه اضمحلال را می‌پیمایند و جمعیت آنها رو بنقصان می‌رود تا سرانجام بکلی منقرض و نابود میشوند و بقا تنها مخصوص خداست. و این موضوع را درباره ملت ایران میتوان ملاحظه کرد که چگونه بسبب وسعت خاک و فزونی جمعیت سراسر جهان را مسخر

۱- از «ینی» است در جایهای مصر چنین است: قیصر الامل و یضف. و التناسل و الاعتمار انما هو ... است.

۲- درباره مراحل مختلف دولت در فصول آینده گفتگو خواهد شد.

کرده بودند و چون در روزگار عرب نیروهای لشکری آنان شکست یافت از ایشان گروه بسیار عظیمی باقی ماند چنانکه گویند سعد (ابن ابی وقاص) شماره مردم آنسوی مداین را بدست آورد جمعیت مزبور صدوسی و هفت هزار تن بوده اند که سی و هفت هزار تن آنان از رؤسای خانواده‌ها بشمار میرفته اند، ولی همینکه آن کشور در تصرف عرب و چنگال قهر و غلبه واقع شد پس از اندک زمانی منقرض شدند و چنان هلاک گردیدند که گویی بوجود نیامده بودند^۱.

و نباید گمان کرد که این وضع معلول رسیدن ستمگری یا تجاوز عمومی بآنان بوده است زیرا فرمانروایی اسلام از لحاظ عدالت دارای خصوصیتی است که بر همه معلوم است، بلکه این حالت یکنوع طبیعت و سرشت در انسان است که چون کاخ فرمانروایی او بدست بیگانه و از گون گردد و باز چیه دست دیگران شود بچنین سرنوشتی گرفتار می گردد.

و بهمین سبب ملت‌های سیاه پوست به رقیت و بندگی تن در می‌دهند زیرا طبیعت انسانی آنان دارای نقصان است و چنانکه گفتیم بحیوانان، بیزبان نزدیکتراند. یا برخی از اقوام بطمع کسب جاه و مقام یا ثروت و ارجمندی طوق بندگی دیگران را برگزین می‌نهند مانند ترکان در مشرق (خدمتگزاران بنی عباس و فاطمیه) و کفار^۲ جلاقله و فرنگیان اندلس که بدین شیوه دست یازیده اند. چه عادت بر این جاریست که اقوام مزبور بکارهای دولتی اختصاص می‌یابند و از رقیت و بندگی ابا ندارند چه امیدوارند از این راه به جاه و پایگاه برسند و خدا سبحانه و تعالی دانایانتر است و کامیابی بدوست.

فصل بیست و پنجم

در اینکه قوم عرب تنها بر سر زمینهای هموار و جلگه‌های غیر کوهستانی دست می‌یابد زیرا این قوم بر حسب طبیعت و حشیگری که دارند بغارتگری و خرابکاری

۱ - خوشحانه خدای ایران همواره نگاهبان میهن ماست و با آنهمه سدمات تاریخی ایران هنوز هم زنده و جاویدانست. ۲- علوح (ب) و (ا) و (ک). معلوجاء (ب). در اقرب‌الموارد آرد: علج (بکسر) الرجل القوی الضخم من کفار المحم و بعض العرب يطلق الملعج علی الکافر مطلقاً، ج: علوج و اسم الجمع معلوجاء.

عادت گرفته‌اند، و بی‌آنکه آهنگ غلبه و جهانگیری داشته باشند یا بکارهای پر مخاطره‌ای دست یازند با آنچه دسترسی پیدا کنند آنرا بغارت می‌برند و به بیابانهای خشکی که جایگاه‌های چادرنشینی آنهاست می‌گریزند. همچنین آنها بلشکرکشی و جنگ اقدام نیورزند مگر هنگامیکه ناچار شوند از خود دفاع کنند چنانکه هر دژ تسخیرناپذیری را که مانع آنان باشد رها می‌کنند و به تسخیر ده‌هایی می‌پردازند که استحکامی ندارند. و با کارهای دشوار روبرو نمی‌شوند و اقوام و قبایلی که در مناطق کوهستانی بسر می‌برند و رفتن بادیه‌نشینان عرب بمسکن آنان دشوار است از دستبرد خرابکاری و غارت اعراب بادیه‌نشین در امان‌اند زیرا ایشان از کوهها و ارتفاعات بالا می‌روند و بکارهای پرمشقت و دشوار اقدام نمی‌کنند و با مخاطرات روبرو نمی‌شوند. ولی هر وقت کشورها و شهرهایی را که در جلگه‌ها و دشت‌های هموار واقع است بسبب ضعف دولت آن بی‌لشکر و نگهبانان بیند بدانسوی می‌تازند و بغارتگری می‌پردازند. چنین جایگاه‌هایی بهترین طعمه آنان بشمار می‌رود و بسبب سهولت تهاجم دمبدم بدانسوی تاخت و تاز می‌کنند و بتاراج و غارت اهالی آن دست می‌یازند تا آنکه مردم آن کشور بکلی محکوم و اسیر آنها میشوند. آنگاه در آن سرزمین در نتیجه دخالت‌های قوم مهاجم امور فرمانروایی دمبدم تغییر می‌پذیرد و دست بدست می‌گردد و بوضع سیاست آنان انحراف راه می‌یابد تا سرانجام تمدن و عمران ایشان منقرض می‌گردد.

و خدا بر خلق خویش تواناست و او یگانه غلبه یابنده است (و جز او پروردگاری نیست)^۱.

فصل بیست و ششم

در اینکه هرگاه قوم عرب بر کشورهای دست یابد بسرعت آن ممالک رو بویرانی می‌روند

زیرا تازیان ملتی وحشی‌اند و عادات و موجبات وحشیگری چنان در میان آنان استوار است که همچون خوی و سرشت ایشان شده است. و این خوی برای

۱- قسمت داخل برانتر در چاپ پاریس و «ینی» نیست.

ایشان لذت بخش است زیرا در پرتو آن از قیود فرمانبری حکام و قوانین سر باز میزنند و نسبت به سیاست کشورداری نافرمانی میکنند و پیداست که چنین خوی و سرشتی با عمران و تمدن منافات دارد و در جهت مخالف آنست چنانکه کلیه هدف های عادی آنان در زندگی کوچ کردن ازینسوی بدان سوی و تاخت و تاز به قبایل دیگرست در صورتیکه چنین هدفی مخالف آرامش و اقامت گزیدن میباشد که از مهمترین مبانی تمدن و عمران بشمار میرود. و نیز در مثل آنان از اینرو بسنگ نیازمنداند که از آن دیگدان بسازند و دیگر غذا پزی خود را روی آن بگذارند و بهمین سبب بناها را خراب میکنند و سنگهای آنها را بمنظور مزبور بکار میبرند. و نیاز ایشان بچوب نیز برای برپا ساختن سراپرده‌ها و خیمه‌ها است تا از آن میخ‌ها و ستونهایی بسازند و در برپا داشتن چادر بکاربرند، از اینرو کاخها و عمارات را بدین منظور ویران میسازند. پس سرشت و طبیعت ایشان منافی ساختمانها و بناهاست که اساس شهر نشینی و عمرانست. بطور کلی عادات و طرز رفتار عرب چنین است و گذشته ازین خوی آنان غارتگریست که هرچه را در دست دیگران بیابند میربایند و تاراج میکنند و روزی آنان در پرتو نیزه های ایشان فراهم میآید. و در ربودن اموال دیگران باندازه و حد معینی قائل نیستند بلکه چشم ایشان بهر گونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد آنرا غارت میکنند. و هرگاه از راه غلبه جویی بر کشوری دست یابند و فرمانروایی و قدرت آنان در آن سرزمین مسلم گردد، آنوقت سیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند و حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد زورمندان میشود و از میان میرود و عمران و تمدن بویرانی میگراید. همچنین آن گروه از اینرو مایه تباهی عمران و اجتماع میشوند که کارهنرمندان و پیشه‌وران را هیچ می‌شمرند و برای آن دستمزد و ارزشی قائل نیستند در صورتیکه، چنانکه در آینده یاد خواهیم کرد، اساس و سرمایه زندگی و معاش مردم را کارصنعتگران و پیشه‌وران تشکیل میدهد و هرگاه اینگونه کارها تباهی پذیرد و در برابر اعمال و رنجهای آنان مزد و بهایی نباشد و مفت و مجانی تلقی گردد آرزوهای مردم در کسب و پیشه بنومیدی مبدل میشود و مردم از کار و هنر دست میکشند و از سکونت در شهر بیزاری

میجویند و پراکنده میشوند و در نتیجه عمران و اجتماع تباه میشود. و نیز قوم عرب با حکام و قوانین و منع مردم از تباه کاریها و تجاوز بیکدیگر توجهی مبذول نمیدارند بلکه تمام هم ایشان مصروف ربودن اموال مردم از راه غارتگری یا باج ستانی است و هرگاه بدین مقصود برسند بکارهای دیگر مردم عنایتی ندارند و در راهنمایی آنان براه راست و اصلاح امور ایشان اقدام نمیکند و مفسده جویان را از فساد باز نمیدارند و چه بسا که آزمندی و سودپرستی آنانرا و ادار میکنند که کیفرهای مالی مجری میدارند ولی مقصود آنان اصلاح حال عموم نیست، بلکه چنانکه عادت ایشانست میخواهند از اینراه سود بیشتری بدست آورند و بر میزان باج و خراج بیفزایند. بهمین سبب چنین کیفرهایی برای سرکوب کردن مفسده جویان و تبهکاران و آنانکه بحقوق و اموال دیگران تجاوز میکنند کافی نمیشد، بلکه این روش ایشان بر تجاوز و تبهکاری می افزاید زیرا امتجاوزان پرداختن باج را در برابر رسیدن بمقاصد پلید خویش آسان می‌شمرند در نتیجه رعایا در کشور ایشان بحالت هرج و مرج و بیسروسامانی بسر می‌روند چنانکه گویی هیچگونه حاکمیت و قانونی وجود ندارد. هرج و مرج و بیسرو سامانی^۱ مایهٔ هلاکت بشر و تباهی عمران و تمدنست، از اینروست که در فصول پیش یاد کردیم وجود سلطنت برای انسان از خصوصیات و امور طبیعی اوست و موجودیت و اجتماع وی جز از راه داشتن آن بشایستگی و صلاح نمیگراید.

و این موضوع در نخستین باب بیان شد.

دیگر آنکه قوم عرب همه ریاست طلب‌اند و کمتر ممکن است یکی از آنان فرمانروایی را به دیگری واگذار کند، هر چند پدر یا برادر یا بزرگ قبیلهٔ او باشد مگر آنکه بندرت و با اکراه شرم و حیا مانع ایشان گردد. و بهمین سبب در میان آنان فرمانروایان و امیران متعددی پدید می‌آیند و رعیت در امر خراجگزاری و احکام با قدرتهای گوناگون و اشکال متنوعی روبرو میشوند و در نتیجه عمران و تمدن بفساد و ویرانی منتهی میشود و رشتهٔ امور از هم می‌گسلد. چنانکه عربی بادیه نشین نزد

۱- در حاشیهٔ نسخهٔ (۱) چنین است: و از اشیاء منسوب بخواجهٔ ما علی این است: لا تصلح الناس فوضى لاسراء لهم ولا سراء اذا جهالهم سادوا. (مردم در حال هرج و مرج و بی مهنر اصلاح نمیشوند. و هرگاه نادانان آنان سیادت کنند مهتری نخواهد داشت).

عبدالملك آمده بود، هنگامی که عبدالملك درباره طرز رفتار حجاج از وی پرسید مرد عرب گفت: او را ترك گفتم درحالی که خودش تنها ستمگری می کرد و منظور عرب ستایش حجاج از حیث حسن سیاست و عمران بود.

و اگر از آغاز خلقت بکشورهای بنگریم که تازیان آنها را با جهانگشایی و زور متصرف شده اند، خواهیم دید چگونه عمران و تمدن از آن ممالک رخت بر بسته و سرزمینهای آباد و مسکون آنها ویران و خالی از جمعیت شده است چنانکه گویی آن ممالک بکلی دگرگون گردیده است.

از آنجمله یمن مرکز سکونت تازیان بکلی ویرانه است و بجز در یکی دو ناحیه آن اثری از عمران باقی نمانده است. همچنین کلیه عمران و تمدن عراق عرب را که ایرانیان بوجود آورده بودند تازیان از میان برده اند و بناحیه بایری مبدل شده است و شام نیز تا این روزگار بهمین سرنوشت گرفتار است.

و آغاز قرن پنجم که قبایل بنی هلال و بنی سلیم بسوی افریقه و مغرب شتافتند و مدت سیصد و پنجاه سال در آن نواحی سکونت گزیدند و بزندگی خود ادامه دادند سرتاسر آن کشورها بیرونق و ویران شده است، در صورتیکه پیش از مهاجرت آنان کلیه سرزمینهای میان سودان و دریای روم آبادان بوده است چنانکه آثار عمران و تمدن پیشین آنان مانند نشانه های میان جاده ها و نمونه های باقیمانده ابنیه ویران شده و دیگر علائم و آثار قریه ها و دهکده ها گواه بر عمران و تمدن آن نواحی است و خدا وارث زمین و ساکنان آنست و اوبهترین وارثان میباشد^۱.

فصل بیست و هفتم

در اینکه پادشاهی و کشورداری برای تازیان حاصل نمیشود مگر

بشیوه دینی از قبیل پیامبری یا ولایت یا بطور کلی بوسیله

آثار بزرگ دینی

زیرا چون این قوم بر خوی وحشیگری هستند رام شدن و انقیاد گروهی از آنان نسبت بدسته دیگر بعلت درشتخویی و گردنفرازی و فزونجویی و رقابت و

۱- والله یرث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین . اشاره بآیه ۴۹ -سوره مریم و آیه ۸۹ سوره الانبیاء .

همچشمی در ریاست ازدشوارترین کارهاست ، از اینرو کمتر تمایلات ایشان در پیرامون يك امر هماهنگ و متحد میشود . لیکن هنگامیکه از راه پیامبری یا ولایت بکیشی گرایند آنوقت حاکم و رادع آنان از نفوس خودشان برمیخیزد و خوی خودخواهی و همچشمی از میان آنان رخت برمی بندد و در نتیجه انقیاد و اجتماع ایشان آسان میشود ، چه دین در دل همه آنان جایگزین میشود و خویهای تکبر و رشک و همچشمی را از میان میبرد و مطیع کردن و گرد آوردن ایشان را آسان میکند . از اینرو هرگاه در میان ایشان پیامبر یا ولی و خلیفه ای پدید آید آنانرا بانجام دادن فرمان خدا برمی انگیزد و خویهای نکوهیده را از میان آنان میزداید و ایشانرا بفرار گرفتن صفات نیکو و امیدارد و آنگاه همه ایشان برای آشکار ساختن حق همدل و هم رأی میشوند و اجتماع آنان کمال می پذیرد و جهانگشایی و غلبه و کشورداری برای ایشان حاصل میشود . با همه اینها تازیان زودتر از همه مردم حق و راستی را می پذیرند و چون طبایع ایشان از ملکات کژی و ناراستی سالم و از خویهای ناپسند و نکوهیده دور است ، و بجز برخی از خویهای وحشیگری که چندان گمراه کننده نیست^۱ . و برای پذیرش نیکی آماده میباشند صفات بد دیگری در آنها یافت نمیشود ، از اینرو که آنان بر همان فطرت نخستین خویش پایدارند و از سرشتی که سبب نقش بستن عادات زشت و ملکات ناپسند در انسان میگردد دور میباشند ، زیرا چنانکه در حدیث آمده و در پیش نیز یادآور شدیم : «هرمولودی برفطرت بجهان میآید»^۲ .

فصل بیست و هشتم

در اینکه تازیان نسبت به همه ملتها از سیاست کشورداری دورترند

چه ایشان بیش از همه ملتها بیادیه نشینی متصفند و در دورترین دشتهای خشک رفت و آمد میکنند و بی نیازترین اقوام از نیازمندیهای جلگه نشینها (مانند

۱ - در «بنی» بجای : قریب المماناة (در جاهای مصر و بیروت) قریب المماناة است . ۲ - کل مولود یولد علی الفطرة .

غلات و حبوب) هستند، زیرا به تنگدستی و خشونت زندگی خو گرفته‌اند و در نتیجه از اقوام دیگر بی‌نیاز می‌باشند. بهمین سبب فرمانروایی در میان ایشان ورام کردن آنان بوسیله گروهی از خود ایشان بسیار دشوار است چه آنان بدین روش انس گرفته و برحالت توحش باقی هستند و رئیس آنها اغلب بزیردستان خویش نیازمند است تا از عصیبت ایشان در امر دفاع استفاده کند و از اینرو ناگزیر باید بروفق دلخواه ایشان با آنان مدارا کند و از راه زور با آنان رفتار نکند تا مبادا بوضع عصیبت او خللی راه یابد، چه اگر این امر مختل شود مایه هلاک و نیستی او و ایشان خواهد شد.

در صورتیکه سیاست پادشاه و سلطان ایجاب میکند که سیاستمدار از روی قهر و زور حکومت کند و بامر و نهی پردازد و گرنه سیاست او پیش نخواهد رفت. و نیز چنانکه در فصول پیش یاد کردیم یکی از طبایع تازیان اینست که هنگام غلبه فقط آنچه را در دست مردم می‌یابند میربایند و از دیگر امور صرف نظر میکنند و کاری بحکومت کردن میان مردم و دفاع از حقوق برخی در مقابل برخی دیگر ندارند. از اینرو هرگاه برملتی غالب آیند یگانه هدف ایشان از کشورداری اینست که از راه ربودن اموال مردم منتفع شوند و بجز این منظور دیگر امور را مانند قانونگذاری و امر و نهی در میان مردم فرومیگذارند. و چه بسا که بعلت آزمندی بفضونی خراجها و بدست آوردن منافع فراوان تر، کیفرهای مالی هم برای تباہکاری‌ها تعیین میکنند، ولی پیداست که اینگونه مقررات را نمیتوان نیروی فرمانروا نماید بلکه اغلب برحسب مقاصدی که محرك باج دهندگانست مایه مفاسد هم میشود، چه مردم مبلغی را که بمنظور پرداخت خراج میدهند در برابر مقاصد تجاوز و نابکاری کوچک می‌شمرند و بدین سبب تباہکاریها و مفاسد رو بفضونی میرود و عمران بویرانی می‌گراید و چنین ملتی در وضعی بسر میبرد که گویی در حال هرج و مرج و بیسروسامانیست و هرکس بدیگری میتواند دست‌درازی کند. پیداست که عمران چنین قومی بهبود نمی‌یابد و چنانکه در فصول پیش گفتیم وضع بیسروسامانی بسرعت آن کشور را بویرانی میکشاند. بدین سبب سرشت عرب بکلی از سیاست کشورداری دور است

و هنگامی بدین امر نزدیک میشوند که طبایع ایشان دگرگونه شود و نیروی فرمانروایی ایشان بآیین دینی مبدل گردد، آنوقت این خویها از آنان زدوده میشود و چنانکه یاد کردیم از درون خویش بر خود حاکمی (وجدان دینی) قرار میدهند که آنان را به جلوگیری از تجاوز افراد نسبت به یکدیگر وامی دارد و میتواند این تغییر احوال را هنگام دولت ایشان در ملت اسلام در نظر گرفت که چون دین امر سیاست را برای ایشان بوسیله شریعت استوار ساخت و احکام آن مصالح عمران را در ظاهر و باطن مراعات میکرد و خلفای ایشان پی در پی برمسند خلافت نشستند در این هنگام کشور ایشان عظمت یافت و سلطنت آنان نیرو گرفت.

رستم^۱ هنگامی که می دید مسلمانان برای نماز اجتماع می کنند می گفت :
«عمر جگر مرا خون میکند^۲ که به سگها آیین میآموزد» .

آنگاه پس از گذشتن روزگاری از دوران فرمانروایی عرب گروهی از قبایل آنان که آداب دین را فرو گذاشتند از مشاغل و امور دولت هم جدا شدند و در نتیجه سیاست راهم از یاد بردند و بهمان دشتهای خشک و وضع بادیه نشینی بازگشتند و روش عصبیتی را که خداوندان دولت ایشان داشتند از یاد بردند و از اصول فرمانبری و دادگستری که در میان آنان رواج یافته بود دور شدند و باز بهمان توحشی که پیش از اسلام داشتند بازگشتند و از نام پادشاهی برای آنان چیزی بیاد نمانده بود جز اینکه می پنداشتند آنان از قوم و طایفه خلفا هستند . و چون امر خلافت از میان رفت و نشانه های آن محو گردید فرمانروایی بکلی از تازیان گرفته شد و ملتهای غیر عرب که در زیر فرمان ایشان بودند بر آنان غلبه یافتند و تازیان در همان دشتهای و صحراها اقامت گزیدند و بیادیه نشینی بازگشتند ، نه کشور و پادشاهی رامیشناختند و نه از سیاست آن آگاه بودند ، بلکه بسیاری از آنان نمیدانستند که در روزگار گذشته ایشان دارای سلطنت و پادشاهی بوده اند . در صورتیکه در دوران گذشته کشورداری و سلطنتی که نیاکان این قوم داشته اند در هیچیک از ملتها نبوده است چنانکه روش

۱ - رستم فرخزاد سردار بزرگ ایرانی در جنگ قادسیه . ۲ - ترجمه تحت اللفظی آن چنین است :
« جگر مرا میخورد » .

دولت‌های عاد و ثمود و عمالقه و حمیر و تباغه و آنگاه دولت مضر در اسلام، یعنی بنی‌امیه و بنی‌عباس، گواه بر این ادعا می‌باشد. ولی همینکه دین را فراموش کردند از سیاست نیز دور شدند و باصل خود که بادیه‌نشینی است بازگشتند، و گاهی هم بندرت برای آنان غلبه بر برخی از دولت‌های ضعیف حاصل می‌شود چنانکه هم‌اکنون در مغرب وضع برین منوالست. لیکن همانطور که در گذشته یاد کردیم مآل و هدف دولت ایشان بجزویران ساختن اجتماع و عمرانی که بر آن استیلا می‌یابند چیز دیگری نیست. و خدا کشور خویش را بهر که بخواهد می‌بخشد!

فصل بیست و نهم

در اینکه قبایل و جمعیت‌های بادیه‌نشین مغلوب شهریان‌اند

در گذشته یاد کردیم که اجتماعات بادیه‌نشین نسبت با اجتماعات شهرهای کوچک و بزرگ ناقص است زیرا کلیه امور ضروری و لازم که در اجتماع مورد نیاز است برای بادیه‌نشینان فراهم نیست و تنها ممکن است در سرزمین‌هایی که جایگاه سکونت ایشانست زمینه کشت و کار یافت شود، لیکن مواد اساسی فلاحت که بیشتر آنها مربوط بصنایع است در آن نواحی نایاب است، چه بطور کلی در میان آنان درودگر و خیاط و آهنگر و نظایر اینگونه صنعتگرانی که ضروریات معاش ایشان را از کشت و کار و جز آن فراهم می‌کنند وجود ندارد. همچنین فاقد دینار و درهم می‌باشند، بلکه اجناسی را که میتوان پیول تبدیل کرد از قبیل محصولات کشاورزی و حیوانات اهلی یا فرآورده‌های آنها چون لبنیات و کرک و پشم و پوست و مو در اختیار دارند که مورد نیاز شهرنشینان می‌باشد. اینست که آنها را با درهم و دینار تعویض میکنند. با این تفاوت که نیاز بادیه‌نشینان به شهریان در امور ضروری است لیکن شهریان با آنان در وسایل تجملی و غیر ضروری احتیاج دارند. بنابراین بادیه‌نشینان از لحاظ حفظ موجودیت خویش بشهریان نیازمنداند، چه تا هنگامیکه در وضع بادیه‌نشینی بسر می‌برند و خود کشوری بوجود نیاورده و بر شهرهایی استیلا

نیافته‌اند خواهی نخواهی مردم شهر نشین احتیاج دارند و هر زمان شهریان آنان را بانجام دادن امور خویش و فرمانبری از مقرراتی که دارند و ادار کنند و از آنان وظایفی بخواهند ناگزیراند فرمانبری کنند.

چه وضع شهر از دو حال بیرون نیست: یا دارای پادشاهی است و در این صورت بادیه نشینان مجبوراند تسلیم و مطیع قدرت و سلطه پادشاه باشند و یا پادشاهی ندارد و در این صورت نیز ناچار در هر شهری ریاست و نوعی تسلط و قدرت برخی از مردم بر دیگران وجود خواهد داشت و گرنه اجتماع آن دگرگونه خواهد شد و آنوقت این رئیس، بادیه نشینان را فرمانبری و کوشش در راه مصالح خویش و ادار خواهد کرد، و این امر نیز ممکن است بدو طریق صورت پذیرد: یا آنانرا از روی میل بوسیله بخشیدن مال مطیع خویش میکند و آنگاه نیازمندیها و ضروریاتی را که در آن شهر لازم دارند بر آنان عرضه میکند و در نتیجه اجتماع ایشان رو بهبود می‌رود. و یا اگر نتواند از راه بذل و بخشش مال ایشانرا جلب کند با جبار و زور ایشانرا فرمانبری خویش ملزم می‌سازد و هر چند فشار و زور او بر قبایل بکوج کردن گروهی از آنان هم منجر گردد اهمیت نمیدهد، زیرا خواه ناخواه بوسیله دسته‌ای که باقی میمانند بر دیگران غلبه میجوید و پیدا است که آن گروه ناگزیر ببندگی و فرمانبری او میگردند، چه انتظار دارند از این راه از تباهی اجتماع خویش ممانعت کنند. و چه بسا که توانایی کوچ کردن از اینگونه نواحی برای آنان حاصل نمیشود و نمیتوانند بنقاط دیگر بروند چه همه نواحی آباد را بادیه نشینان دیگر تصرف کرده‌اند و مانع از ورود دیگران بسر زمین خویش میشوند و در این صورت آن گروه نیز هیچ پناهگاهی نمی‌یابند و از روی اضطرار فرمانبری از رؤسای شهری گردن می‌نهند. بنابراین بادیه نشینان خواه ناخواه و ناگزیر مغلوب شهریان میباشند. و ایزد غالب است فوق بندگانش و او یگانه یکتای قهرکننده است.^۲

۱- در «ینی» بجای «بیدی لهم» (بیبیج لهم) است و از اینرو می‌توان عبارت را بدینسان ترجمه کرد: و آنگاه اجازه می‌دهد در آن شهر بهره‌چرا نیازمندند آنها را در دسترس ایشان بگذارند. ۲- اشاره بآیه ۱۸ و ۶۱ سوره الانعام: و هو القاهر فوق عباده، و آیه ۱۷ سوره الرعد: و هو الواحد القهار، که در چندین سوره دیگر نیز آیه اخیر آمده است. این آیه در «ینی» نیست.

باب سوم از کتاب اول

در باره سلسله‌های دولتها و کیفیت پادشاهی و خلافت و مناصب
دستگاه دولت و کیفیاتی که برای کلیه آنها روی میدهد و آنرا
چندین قاعده و متمم است

فصل نخستین

در اینکه تشکیل دادن کشور و دودمان دولت از راه قبیله
و عصیت حاصل می‌آید

زیرا در باب نخستین ثابت کردیم که غلبه و قدرت و مدافعه بیگمان از راه
عصیت پدید می‌آید چون غرور قومی و حس حمایت و دفاع مشترك و جانپاری هر
يك از افراد در راه یاران خویش از نتایج عصیت است .

گذشته از این پادشاهی پایگاهی شریف و لذت بخش است و بر همه نیکیهای
دنیوی و شهوات بدنی و لذایذ نفسانی مشتمل میباشد و اغلب در راه بدست آوردن
آن کشمکش و زدو خورد روی میدهد .

و کمتر ممکن است کسی آنرا بدیگری واگذار کند مگر آنکه بروی چیره
آید . از اینرو خواه ناخواه اختلاف و نزاع روی میدهد و کار به جنگ و خونریزی
و غلبه یافتن یکی بر دیگری منجر میگردد و چنانکه در گذشته یاد کردیم هیچیک از
این امور هم جز از راه عصیت واقع نمیشود .

و خلاصه درك امر پادشاهی از فهم عامه دوراست و از آن غافلند چه روزگار
بنیان نهادن دولت را از یاد میبرند و آغاز آنرا بخاطر ندارند . روزگار درازی در
شهرنشینی بسر میبرند و نسلهای پی در پی بدینسان پرورش می‌یابند ، از اینرو

۱- در جاب (ك) «باب» و در جابهای دیگر «فصل» سوم است . در «ینی» چنین است ؛ بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم اعن ویسر بخیر.

نمیدانند خدا در آغاز تأسیس دولت چگونه پادشاهی را بیک قوم سپرده است، بلکه آنها فقط خداوندان دولت و پادشاهی را در حالی مشاهده میکنند که آیین^۱ فرمانروایی آنان استحکام یافته و مردم بدانسان تسلیم ایشان شده‌اند که از عصیت هم بی‌نیاز میباشند.

آنها نمیدانند در آغاز کار وضع دولت بر چه منوال بوده و سرسلسله ایشان در راه تأسیس آن چه رنجها برده است. بویژه مردم اندلس بیش از همه اقوام عصیت و تأثیر آنرا از یاد برده‌اند، از اینرو که دیرزمانیست که بر حسب معمول از نیروی عصیت بی‌نیازند، چه وطن ایشان متلاشی و واژگون شده و از جمعیت‌ها و قبایل تهی گردیده است.

و خدای بر آنچه بخواهد تواناست [واو بهر چیزی داناست]^۲ و ما را بسنده است و نیکو کار گزار است^۳.

فصل دوم

در اینکه هرگاه دولت استقرار یابد و شالوده آن مستحکم شود دیگر از عصیت بی‌نیاز است

چه دولتهای عمومی در آغاز تشکیل با مقاومت مردم روبرو میشوند و انقیاد و فرمانبری از آنها بر مردم دشوار و ناگوار است و سر تسلیم فرو نمی‌آورند مگر در برابر نیروی توانایی که از راه غلبه پدید می‌آید، چه میان آنان بیگانگی و ناآشناییست و مردم بیادشاهی آن دولتها مأنوس نیستند و فرمانروایی آنها خونگرفته‌اند، لیکن هنگامی که ریاست در آن دسته مخصوص بفرمانروایی (طبقه حاکمه یا فرمانروا) استقرار یابد و دولت بر آنان مسلم گردد و افراد آنها یکی پس از دیگری بمرور زمان و باگذشت نسلا و دولتهای پیاپی از راه وراثت بدان نائل آیند، آنوقت مردم

۱- ترجمه کلمه «صیفة» است که در قرآن نیز «صیفة الله» سوره بقره، آیه ۱۲۲ آمده، و مفسران آنرا به: دین، خلقت، فطرت، اسلام، شمار، قبله، حجت و سنت تفسیر کرده‌اند. رجوع به تفسیر ابوالفتح ج ۲ ص ۲۱۲ شود.

۲- در «ینی» نیست ۳- والله قادر علی ما یشاء و هو بکل شیء علیم و هو حسینا و نعم الوکیل. اشاره بآیه: یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر. سوره النور، آیه ۴۴ و آیه: و هو بکل شیء علیم، سوره بقره، آیه ۲۷ و آیه: و قالوا حسینا الله نعم الوکیل، سوره آل عمران، آیه ۱۶۷

چگونگی آغاز کار را از یاد می‌برند و آیین ریاست برای خداوند آن دسته مخصوص (طبقه فرمانروا) استحکام می‌پذیرد و خوی و روش فرمانبری و سرفرود آوردن در برابر ایشان در عقاید عمومی رسوخ می‌یابد و مردم بخاطر فرمانروایی ایشان پیکارها دست می‌بازند همچنانکه در راه پیشرفت عقاید دینی بجنگها و نبردها برمیخیزند و ازینرو درین هنگام در کار فرمانروائی خویش به تبار و گروه بزرگی نیازمند نیستند، بلکه حاکمیت آنان چنان استوار میشود که گوئی فرمانبری از ایشان بر طبق کتابی آسمانیست که تغییر ناپذیر میباشد و به خلاف آن هیچکس آگاهی ندارد.

و برای همین هدف در پایان علم کلام که از عقاید دینی گفتگو میکند بحث در امامت می‌پردازند چنانکه گوئی امامت هم یکی از فصول و مباحث آن بشمار میرود.^۱ و در این مرحله سلطنت پشت گرمی و اتکای سلطان یا به موالی و پرورش یافتگان خانه زادی است که در پرتو عصیبت و ارجمندی^۲ تربیت شده‌اند و یا بدسته‌ها و گروه‌هایی اتکا میکند که به خاندان آنان منسوب نیستند ولی در زمره گروه‌هایی بشمار می‌روند که تحت ولایت ایشان هستند و نظیر این وضع را در خاندان عباسیان میتوانیم مشاهده کنیم. زیرا در روزگار دولت معتصم^۳ و پسرش الواثق عصیبت عرب فاسد شده بود و از آن پس اتکای ایشان بموالی ایرانی و ترک و دیلم و سلجوقی و جز آنان بود. آنگاه ایرانیان و حاکمان نواحی بر سرزمینهایی که حکومت میکردند باستقلال غلبه و تسلط یافتند و قدرت و نفوذ دولت عرب را از آن سرزمینها و نواحی بر انداختند و دیگر آن سرزمینها از متصرفات و نواحی بغداد بشمار نمی‌رفت تا اینکه دیلمان^۴ ببغداد لشکر کشیدند و آن شهر را بتصرف خویش در آوردند و در فرمانروایی

۱ - در مذهب شیعه برآستی هم امامت از مباحث اعتقادی و اصل پنجم از اصول دین است و مؤلف بر حسب مذهب سنت که امامت را از اصول دین نمی‌شمراند بدین‌گونه تعبیر کرده است. ۲ - در «بنی» (فی ظل المعصیة و عزاها) است ولی در چایهای مصر و بیروت بنفط «و غیرها» ۳ - معتصم بالله هشتمین خلیفه عباسی که از سال ۲۱۸ هجری تا سال ۲۲۷ خلافت کرده است. واثق بالله نهمین خلیفه عباسی که از سال ۲۲۷ تا سال ۲۳۲ هجری خلیفه بوده است. ۴ - مقصود آل بویه‌اند که بر عراق عرب نیز تسلط یافتند و خلیفه عباسی را باطاعت خویش در آوردند و خلیفه بشملق پرداخت و به سه برادر یعنی علی و حسن و احمد هر يك بترتیب القاب عماد الدوله و رکن الدوله و معز الدوله را اعطا کرد. و معز الدوله کسی بود که بر خوزستان و عراق عرب حکومت میکرد.

آنان اختلاف پدید آمد^۱. سپس دوران فرمانروایی دیلمان هم به سر رسید و به دنبال آنان سلجوقیان پادشاهی یافتند و مردم در زیر فرمانروایی آن سلسله درآمدند، آنگاه سلجوقیان نیز منقرض شدند و سرانجام تاتارها لشکر کشیدند و خلیفه را کشتند و نشانه های دولت عرب را محو کردند. همچنین عصیبت قبایل صنهاجه در مغرب نیز از آغاز قرن پنجم، یا پیش از آن روزگار، تباهی گرفته و دولت آنان در مهدیه^۲ و بجایه^۳ (بوژی) و قلعه^۴ و دیگر مرزهای افریقیه ادامه داشت ولی بدانسان که نفوذ خلیفه از آن نواحی دور بود. و چه بسا برخی از کسانی که در امر کشورداری با ایشان در کشمکش بودند بدین مرزها میشتافتند و در آنها پناه می‌جستند ولی با همه این احوال سلطنت و پادشاهی همچنان بنام ایشان بود تا اینکه خداوند انقراض دولت آنان را اعلام کرد و موحدان با نیروی عصیبت شگرفی که در میان طوایف مصامده داشتند پدید آمدند و همه آثار دولت صنهاجه را برانداختند.

وضع دولت امویان اندلس نیز بهمین سر نوشت دچار گردید و چون عصیبت عربی آنان بفساد گرایید ملوک طوایف^۵ بر آن کشور استیلا یافتند و فرمانروایی را بدست آوردند و سرتاسر آن کشور را تقسیم کردند و بایکدیگر بر رقابت و کشمکش پرداختند و هر یک از امیران آن کشور ناحیه ای را که در آن فرمانروایی میکرد بخود اختصاص داد و آنرا بصورت حکومت مستقلی در آورد و اندلسیان نیز نسبت بدولت عباسی بعین همان راهی را پیش گرفتند که ایرانیان پیموده بودند. از اینرو امیران و حاکمان آن کشور خود را پادشاه می‌شمردند و برای خویش القاب پادشاهی قائل بودند و آداب و رسوم و شعارها و نشان‌های زینت سلطنت برای خود متداول کردند و مطمئن بودند کسی بر ضد این شیوه ایشان قیام نمی‌کند یا آنرا تغییر نمیدهد، زیرا

۱- در «ینی» (د سار الخلاف فی حکمهم) در جایهای مصر و بیروت (د سار الخلاق فی حکمهم) و سورن متن از «ینی» است ۲- Vills d' Afrique. ۳- Bougie. ۴- قله یا قلعه. Château de Safad. ۵- در اواخر قرن چهارم ابن ابی عامر وزیر حکم بن ناصر پاتکای قبائل بربر و زناته بر امور تسلط یافت و رجال دولت را با دسایسی کنار زد و اختلافاتی در سراسر کشور اندلس ایجاد کرد که سرانجام در اوایل قرن پنجم میلادی اندلس به امیرنشین‌های گوناگونی تقسیم گردید و والی هر ناحیه ای استقلال یافت و دولتهای کوچکی از قبیل سلسله بنوعباد در اشبیلیه و جز آنجا بوجود آمدند و این قسمت تاریخ اندلس را دوره ملوک طوایف خوانند. رجوع به ص ۱۹۵ و ص ۱۹۶ تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان ج ۴ شود.

اندلس کانون قبایل و عصیبت‌ها نیست چنانکه در آینده یاد خواهیم کرد و روزگاری بدین وضع ادامه دادند، چنانکه ابن شرف گوید:

آنچه مرا در سرزمین اندلس بیزار میکند،

رواج نامهای معتصم و معتضد است، القاب شاهانه‌ای که نابجا بکار رفته است؛ چون گربه‌ای که هنگام باد کردن از شیر تقلید کند،^۱

و این ملوک طوایف نیز در فرمانروایی خویش مانند دولت اموی در پایان کار و هنگامی که عصیبت عربی آنان رو بضعف نهاده و ابن ابی عامر کوس استقلال زده و بر امور تسلط یافته بود بموالی و هوی خواهان دست پرورده اتکا کرده بودند و از بیگانگانی که لز ساحل «افریقیه» و «مراکش» بدان کشور آمده بودند چون قبایل بربر و زناته یاری می‌طلبیدند و در نتیجه هر یک از امرادر گوشه‌ای از سرزمین اندلس کشوری مستقل تشکیل دادند و دولت‌های بزرگی بوجود آمد و بنسبت سرزمینهایی که از تجزیه کشور نصیب آنان شده بود هر یک در ناحیه وسیعی از کشور فرمانروایی میکرد و همچنان بدین وضع ادامه میدادند تا اینکه مرابطان از راه دریا بدان کشور تاختند و چون در میان قبایل لمتونه عصیبت نیرومندی داشتند قدرت ملوک طوایف را درهم شکستند و جانشین آنان شدند و آنها را از مراکزی که داشتند بیرون راندند و کلیه آثار ایشان را محو کردند و ملوک طوایف بهیچرو قادر بدفاع از خویش نبودند زیرا عصیبت نداشتند. پس میتوان گفت که بنیان نهادن دولت در آغاز کار و حفظ و نگهبانی آن در پرتو این عصیبت است.

و طرطوشی در تألیف خود موسوم به سراج الملوک پنداشته است که نگهبان دولت‌ها بر اطلاق همان سپاهیان جیره خواری هستند که بطریق ماهیانه از دولت حقوق میگیرند، در صورتی که گفتار وی شامل سر سلسله‌ها و سلاطین نخستین دوران سلطنت یک دودمان نمیشود، بلکه اتکا کردن به سپاهیان مزدور مخصوص دولتهایی است که در آخرین مراحل فرمانروایی یک دودمان میباشند. یعنی این شیوه هنگامی متداول میشود که مدتها از بنیان گذاری و تأسیس سلطنت میگذرد و

۱- یاقوت مینویسد ابن شرف در سفر به سیسیل «سقلیه» با ابن رشیق همسر بوده و اشعار مزبور را به ابن رشیق نسبت میدهد. رجوع به مجمع‌الادباء ج ۷ ص ۹۶ شود.

فرمانروایی و آئین سلطنت در طبقه مخصوص (نیروی فرمانروا) استقرار می‌یابد و استوار میشود.

بنابراین طرطوشی آن دوران دولت را دریافته است که در مرحله پیری و فرسودگی بوده و تازگی آن به پز مردگی مبدل شده است، چه در این مرحله است که دولتها نخست به موالی و تربیت یافتگان دست پرورده و سرانجام به سپاهیان مزدور اتکا میکنند و بوسیله آنان از خویش بدفاع می‌پردازند. او تنها دولتهای ملوک طوایف را درک کرده است و فرمانروایی ایشان در روزگار اختلال کارامویان و انقراض عصیت عربی آنان و مستقل شدن هرامیری در ناحیه خویش بوده است. وی در دوران فرمانروایی مستعین بن هود و پسرش مظفر از مردم سرقسطه میزیسته است^۱ و در این دوران هیچگونه عصیتی برای ایشان باقی نمانده بود زیرا از سیصد سال پیش تجمل خواهی و آداب توانگری بر عرب استیلا یافته و مایه نابودی آنان شده بود و او تنها شاهزادگانی را دیده است که بطور استقلال و بدون کمک عشایر خویش فرمانروایی میکرده‌اند، شاهزادگانی که در آغاز تشکیل دولت از بقایای عصیت خویش در تشکیل دولت استفاده کرده‌اند و آنگاه که آیین استقلال آنان استحکام یافته دیگر نیازی به ایل و تبار ندارند. از اینرو چنین امیرانی در شرایط مزبور مخالف و منازعی ندارند و در فرمانروایی خویش از جیره خوران و مزدبگیران یاری میجویند. این است که طرطوشی در این باره بطور کلی سخن رانده و کیفیت امر را از آغاز تأسیس دولت در نیافته است، در صورتی که فرمانروایی جز برای خداوندان عصیت حاصل نمیشود. بنابراین خواننده باید این نکته را دریابد و بحکمت ایزد^۲ در این باره پی‌ببرد. و خداکشور خویش را بهر که بخواهد ارزانی میدارد^۳.

۱ - در «ینی» عبارت بصورت دیگری است و (مستعین) ندارد بنابراین سطر مزبور ممکن است بدینسان ترجمه شود: مردم سرقسطه در زیر فرمانروایی ابن هود و پسرش مظفر بودند. ۲ - و بسر خدا (ینی)

۳ - والله یؤتی ملکه من یشاء. سوره بقره آیه ۲۴۸

فصل سوم

در اینکه گاهی برای برخی از افراد طبقه مخصوص (نیروی فرمانروایی)
پادشاهی دولتی تشکیل مییابد که در بنیان‌گذاری
آن نیازی بعصیت ندارند

زیرا هرگاه برای خداوندان عصیته پیروزی دست دهد و بر ملت‌ها و اقوامی
چیره گردند و ممالک بزرگی را تسخیر کنند و در نهاد فرمانروایان و کارگزاران آنان
در نواحی دور و مرزهای کشورهای بیرون رود و اذعان رسوخ یافته باشد آنوقت
اگر از میان چنین خاندانی کسی بیرون رود و بنواحی دور دست پناه برد و از مقر
فرمانروایی و پایگاه ارجمندی خاندان خود دور شود، کارگزاران آن نواحی در
گردوی حلقه میزنند و دعوتش را می‌پذیرند و او را در مقاصدی که در سرداردیاری
میدهند و در بنیان‌گذاری دولتی بنام وی همت می‌گذارند بدین امید که وی دستگاه
فرمانروایی را قبضه کند و آنرا از تصرف وابستگانش بیرون آورد [و ایشان را پاداش
یاری و مساعدتی که بوی کرده‌اند به پایگاه‌ها و مقامات کشوری مانند وزارت یا
فرماندهی سپاه یا مرزبانی برگزیند]^۱ و بهیچرو در سلطنت وی طمع نمی‌بندند و
آنرا ویژه آن خاندان میدانند زیرا بعصیت او سر فرود آورده‌اند و از آیین جهانگشایی
که برای وی و خاندانش در جهان استحکام یافته است فرمانبری میکنند و آنرا
بمنزله عقیده‌ای دینی میدانند که تسلیم و اعتراف بدان در همه مردم رسوخ یافته
باشد. چنانکه گویی اگر قصد شرکت با پایگاه او یا فروتر از آنرا در اندیشه خویش
خطور دهند همانا زمین را زلزله فرو میگیرد^۲ و این وضع چنانست که برای ادرسیان
در مغرب اقصی^۳ و عبیدیان (فاطمیان) در افریقیه و مصر پیش آمده‌نگامی که طالبیان^۴
از مشرق بنواحی دور دست عزیمت کردند و از مرکز خلافت دور شدند و به بازستدن
خلافت از دست خاندان عباسیان همت گماشتند. و البته این امر پس از آن بود که

۱- در «بسی» نیست ۲- اشاره بآیه: إذا زلزلت الارض زلزالها، سوره الزلزال، آیه ۱ ۳- مراکش

۴- مقصود فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام است.

آیین ریاست در دودمان عبد مناف نخست برای امویان و آنگاه پس از ایشان برای هاشمیان استحکام یافته بود^۱. از اینرو طالبیان بنواحی دور یعنی مغرب رهسپار شدند و مردم را به خویش خواندند و در نتیجه بربرها دعوت آنان را پذیرفتند و چندین بار پیایی در راه فرمانروایی ایشان قیام کردند چنانکه قبایل اوربه^۲ و مغیله در راه ادریسیان و کتامة و صنہاجه و ہوارہ برای عبیدیان ہمت گماشتند و دولت آنان را استوار کردند. و با نیروی جمعیتها و قبایل خویش فرمانروایی آنانرا مستقر ساختند و سرتاسر مغرب و سپس افریقیہ را از قلمرو حکومت عباسیان جدا کردند. و روز بروز نفوذ دولت عباسیان از آن سرزمینها دور میشد و برعکس قدرت عبیدیان (فاطمیان) گسترش مییافت تا آنکہ عبیدیان مصر و شام و حجاز را متصرف شدند و ممالک اسلامی میان ایشان و عباسیان بطور تساوی تقسیم گردید. و کلیہ بربرهایی کہ عہدہ دار امور دولت بودند در عین حال سرتسلیم بہ فرمانروایی عبیدیان نیز فرود آورده بودند و بسطنت ایشان ایمان و اعتراف کامل داشتند و بخصوص برای رسیدن پیاگاہ دربار گاہ ایشان ہمچشمی می کردند زیرا آیین کشور داری برای خاندان ہاشمیان حاصل آمدہ بود و جہانگشایی و غلبہ قریش و مضر را بر دیگر ملتہا تصدیق داشتند.

از اینرو سلطنت همچنان در جانشینان فاطمیان نیز پایدار بود تا ہنگامی کہ دولت عرب یکسرہ منقرض گردید. و خدا فرمانروایی میکند و فرمان او را رد کنندہ ای نیست^۳.

فصل چہارم

در اینکہ منشأ دولتہایی کہ استیلا می یابند و کشورہای عظیم و پہناوری ایجاد میکنند اصول و عقاید دینی است کہ بوسیلہ نبوت یا دعوتی بحق حاصل می شود

زیرا تشکیل دادن کشور تنها از راه قدرت و غلبہ امکان پذیر است و غلبہ و نیرو بوسیلہ عصیت و تألیف قلوب مردم برای توسعہ طلبی یا کشورگیری تنها

۱- صورت متن از (ینی) است - ۲- Auréba - ۳- والله یحکم لامقب لحکمة. سوره الرعد، آیة ۴۱

بیاری خدا حاصل میشود تا دین او را مستقر سازند و در جهان انتشار دهند. خدای تعالی میفرماید: « اگر همه آنچه را که در روی زمین است صرف میکردی میان دلهای ایشان الفت نمی‌افکندی»^۱. و سر آن اینست که هرگاه دلهای مردم بخواهشهای باطل گرایند و بدنیا شیفته شوند، همچشمی روی میدهد و باختلاف و کشمکش منجر میگردد، ولی اگر مردم بحق و راستی گرایند و دنیا و باطل را فروگذارند و بایزد روی آورند در هدف و راهی که برگزیده‌اند متحد میشوند و در نتیجه همچشمی و کشمکش از میان آنان رخت برمی‌بندد و نزاع و اختلاف کمتر روی می‌دهد و همکاری و تعاون نیکو حاصل میشود و دایرهٔ وحدت کلمه و یکزبانی آنان در راه هدف مشترک توسعه می‌یابد و آنگاه دولت رو به عظمت و وسعت میرود چنانکه در آینده این موضوع را آشکار خواهیم ساخت [ان شاء الله سبحانه و تعالی]^۲، (و کامیابی باوست جز او پروردگاری نیست)^۳.

فصل پنجم

در اینکه دعوت دینی نیروی اساسی دیگری بر نیروی عصبیتی می‌افزاید که از مایه‌ها و بسیج‌های تشکیل دولت بشمار می‌رود

زیرا چنانکه در فصل پیش یاد کردیم آیین دینی همچشمی و حسد بردن بیکدیگر را که در میان خداوندان عصبیت یافت میشود زایل میکند و وجهه^۴ را تنها بسوی حق و راستی متوجه میسازد. از اینرو هرگاه چنین گروهی در کار خویش بینایی حاصل کنند هیچ نیرویی در برابر آنان یارای مقاومت نخواهد داشت چه وجههٔ آنان یکیست و مطلوب در نزد همه آنان وسیع و بلند است و چنان بدان دل بسته‌اند که حاضرند در راه آن جان سپاری کنند. و خداوندان کشوری که اینان دولت آنها را مطالبه میکنند هر چند از لحاظ عدد چندین برابر آن قوم باشند چون مقاصد متباین باطلی دارند و از مرگ می‌هراسند شکست و خذلان ایشان مسلم است

۱- لو انفتت ما فی الارض جمعا ما الهت بین قلوبهم . سوره الانفال ، آیه ۴۶ . ۲- در (بنی) نیست .

۳- در چاپ پاریس نیست . ۴- از (بنی)

و بهیچرو نمیتوانند با چنین گروهی مقاومت کنند هرچند از آنها فزوتتر باشند ، بلکه بیشک مغلوب میشوند . وچنانکه در گذشته یاد کردیم بعلمت تجمل پرستی و غرق در تمایلات مذلت بار نابودی آنان بسرعت فرامیرسد . و این موضوع برفتوحات عرب در صدر اسلام بخوبی منطبق میشود چه لشکریان مسلمانان در هریک از دو جبهه قادیسیه و یرموک سی هزار و اندی بود در صورتی که سپاهیان ایران در قادیسیه یکصد و بیست هزار تن بوده اند و بگفته واقدی سپاهیان هرقل چهارصد هزار تن بوده است و هیچیک از دو گروه مزبور در برابر عرب تاب مقاومت نیاوردند و تازیان آنان را منهزم کردند و بر متصرفات ایشان چیره شدند .

و این معنی را میتوان در دولت های لمتونه و موحدان نیز در نظر گرفت ، چه در مغرب قبایل بیشماری بود که از لحاظ عده و عصیت میتوانستند در برابر آنان مقاومت کنند یا بر آنان فایق آیند ، ولی اجتماع و وحدت دینی در نتیجه بینایی و فداکاری ، چنانکه یاد کردیم ، نیروی عصیت آنها را دوچندان کرد و از اینرو هیچ نیرویی در برابر آنان تاب مقاومت نیاورد .

و هم باید از این نکته پند گرفت که هرگاه آیین های دینی تغییر یابد و تبااهی پذیرد چگونه قضیه بر عکس میشود و آنوقت غلبه راتنها باید بنسبت عصیت سنجید و دین را بحساب نیاورد . چه غلبه و پیشروی از آن دولتی خواهد بود که در زیر فرمان او لشکریان و جمعیت هایی برابر با حریف یا فزوتتر از او باشد و چنین دولتی خواهد توانست بر همان حریفی که از راه فزونی دین بر دولتهای با عصیت تر و بادیه نشین تر چیره میشد غالب آید و این موضوع را میتوان بر موحدان و حریف آنان زناته منطبق کرد که با آنکه زناته بادیه نشین تر و وحشی تر از مصادمه بودند لیکن چون مصادمه از دعوت دینی مهدی پیروی میکردند به آیین دینی درآمدند تا نیروی عصیت آنان را دوچندان ساخت و بهمین سبب در نخستین مرحله بر زناته چیره شدند و آنانرا مسخر خویش ساختند با آنکه زناته از لحاظ عصیت و بادیه نشینی بر آنان برتری داشتند ، لیکن همینکه آن آیین های دینی را از دست دادند همان زناته برایشان چیره شدند و از هر سوی مردم را بمخالفت با آنان برانگیختند و

فرمانروایی را از موحدان بازستندند. و ایزد بر امر خویش غالب است^۱.

فصل ششم

در اینکه دعوت دینی بی عصبیت انجام نمی‌یابد

زیرا چنانکه در گذشته یاد کردیم هر دعوتی که باید بوسیله آن عموم و اکثریت مردم را بدان واداشت ناچار باید متکی به عصبیت باشد و چنانکه گذشت در حدیث صحیح آمده است که خدای هیچ پیامبری را بر نینگیخت مگر آنکه در میان قوم خویش ارجمندی و خویشن‌داری داشت و هرگاه این امر برای پیامبران که شایسته‌ترین مردم در خرق عادات اند ضرور باشد برای جز آنان بطریق اولی لازم خواهد بود چه دیگران بجز از طریق عصبیت نمیتوانند در غلبه و جهانگشایی خرق عادت کنند و این موضوع برای ابن قسی^۲ شیخ متصوفه و صاحب کتاب خلع النملین فی التصوف پیش آمده است که اندلس را بنام دعوت بحق شورانید و اصحاب ویرا مرابطان^۳ می‌نامیدند. او کسی پیش از دعوت مهدی ظهور کرد و اندکی کارش بالا گرفت و پیشرفت کرد زیرا لتونه سرگرم کار موحدان بودند و در آنجا قبایل و دسته‌های دیگری نبود که او را از این کار بازدارند ولی هنگامی که موحدان بر مغرب استیلا یافتند او بیدرنگ دعوت ایشان را تصدیق کرد و بشیوه آنان گروید و از قلعه ارکش که پناهگاه وی بود ایشان را پیروی کرد و از آن قلعه بآنان یاری کرد و او

۱- والله غالب علی امره. سوره یوسف، آیه ۲۱ - ۲ (بضم ق) احمد که بسال ۵۳۴ در اندلس دعوی مهدویت کرد و در سال ۳۵۸ بر «میرتلا» و مواضع دیگری مستولی شد، ولی پیروانش او را بموحدان تسلیم کردند و عبدالؤمن موحدی ویرا آزاد ساخت و مدتها در دربار موحدان بزیست تا سر انجام بدست یکی از پیروانش کشته شد. شیخ محی‌الدین عربی کتاب «خلع النملین فی الوصول الی حضرة الجمین» را که از تأیفات اوست شرح کرده و ویرا ستوده است (لفت‌نامه دهخدا). ۳- مرابطان (یا مرابطون - مرابطین). معنی لنوی این کلمه بر قراولایی که اسبان خود را در نمود بلاد خصم حاضر نگاه دارند الحلاق میشود و در اصطلاح بمعنی ترویج‌کنندگان ایمانست. عیسویان این کلمه را به Almarovides تحریف کرده و لنت Marabout که در فرانسه بمعنی مرتاض و عابد و ناسک است نیز تحریف دیگری از کلمه «مرابط» است (تاریخ طبقات سلاطین اسلام، ص- ۳۵). ولی بعقیده دسلان صحیح آن در اینجا «المربدین» است چون در یکی از نسخ خطی چنین است و هم در شرح حال ابن قسی آمده است که پیروان او را «مربدین» میخوانده‌اند.

نخستین مبلغ موحدان در اندلس بشمار میرفت و انقلاب وی بنام انقلاب مرابطان خوانده میشد .

احوال شورش‌کنندگانی از عامه مردم و فقیهانی که برای منع از رفتار زشت و کردارهای مخالف شرع « نهی از منکر » میکوشیدند نیز از همین قبیل است ، چه بسیاری از منتسبان به عبادت و روندگان راه دین برضد امیران ستمگر پیا میخواستند و آنها را بتغییر رفتار زشت دعوت می‌کردند و امر بمعروف و نهی از منکر را بامید اینکه ازین راه بثواب ایزدی نایل آیند پیشه خویش میساختند در نتیجه پیروان بسیاری برآنان گرد میآمدند و جمعیتهای انبوه از مردم شرانگیز و فرومایه گرد ایشان را احاطه میکردند و جان خود را درین راه در معرض خطرات و مهلکه‌ها قرار میدادند لیکن بیشتر این دعوت‌کنندگان دراین راه گناه کرده و اجر نبرده^۱ هلاک میشدند ، زیرا خدای ، سبحانه ، این وظیفه را بدینسان برآنان واجب نکرده بلکه مردم را بامر بمعروف و نهی از منکر فرمان داده است اما در موقعی که توانایی برآن در امکان انسان باشد . پیامبر ، ص ، فرمود : « هر که از شما منکری بیند باید آنرا بدست خویش تغییر دهد و اگر نتوانست بزبان خود و اگر ازین راه هم میسر نباشد پس بدل خود آنرا بد شمرد » .

و پیداست که وضع پادشاهان و دولتها مستحکم و نیرومند است و بنیان دولتها را بجز توسعه‌طلبی زورمندانهای که عصیت قبایل و عشایر نیز همراه و پشتیبان آن باشد چیز دیگری نمیتواند متزلزل و منهدم سازد چنانکه در گذشته یاد کردیم .

و روش پیامبران ، ع ، در دعوت مردم بسوی خدا نیز بر همین اصل متکی است که دعوت ایشان به پشتیبانی عشایر و جمعیت‌ها پیش میرود باآنکه ایشان اگر خدا بخواهد بوسیله همه جهان هستی آنان را تأیید می‌کند لیکن خدا بیگمان امور را بر همان مستقر عادت جریان می‌دهد و خدا حکیم داناست^۲ .

بنابراین هرگاه کسی دراین شیوه گام نهد بفرض که برحق هم باشد تنهایی

۱- مبتنی بر چاپ الازهر . ۲- والله حکیم علیم . سوره آل عمران ، آیه ۲۱ .

و نداشتن عصبیت او را از رسیدن بمقصود باز خواهد داشت و در پرتگاه نابودی سقوط خواهد کرد و بهلاکت خواهد رسید و در صورتیکه از تلبیس کنندگان و مزوران باشد و بخواهد از این راه بریاست برسد آنوقت سزاوارتر همانست که موانع سد راه وی شود و مهلکه‌ها وی را از این راه بازدارد، چه این امر خداست و جز بخشودگی و یاری وی و خلوص نیت نسبت با او و خیرخواهی مسلمانان بمرحله عمل نمیرسد. و هیچ مسلمانی در این باره تردید بخود راه نمیدهد و هیچ مرد بینایی در آن شك نمی‌کند.

و نخستین بار این گونه جنبش‌ها در میان مسلمانان در بغداد پدید آمد هنگامی که فتنه طاهر روی داد و امین کشته شد و مأمون در آمدن بمراق تأخیر کرد و در خراسان بماند و آنگاه علی بن موسی الرضا، ع، از خاندان حسین، ع، را ولیعهد خویش ساخت. از آن پس خاندان عباسیان با دیده انکار و مخالفت بوی نگریستند و یکدیگر را بقیام و نافرمانی نسبت بمأمون دعوت کردند و درصدد برآمدند دیگری را بجای وی برگزینند. بهمین سبب با ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و هرج و مرج و ناامنی در بغداد روی داد و اوباشان و بدسرستان و شاطران و سپاهیان نسبت بمردم مسالمت‌جو و پرهیزکار دست درازی آغاز کردند و راه‌ها را بروی کاروانها بستند و بغارتگری پرداختند و ثروت‌های بیکرانی از مردم ربودند و آنها را آشکارا در بازارها میفروختند. و مردم بغداد از حاکمان دادرسی و یاری میطلبیدند ولی کسی بداد آنها نمیرسید. از اینرو دینداران و صالحان بسیاری در باره منع فاسقان و بدکاران بمشاوره پرداختند و آنها را از تجاوز بدیگران باز میداشتند. در همین گیر و دار در بغداد مردی معروف به خالد الدریوس^۱ قیام کرد و مردم را به امر بمعروف و نهی از منکر دعوت نمود و خلقی دعوتش را پاسخ دادند و با تبه‌کاران و شرانگیزان بنبرد برخاست و بر ایشان چیره گردید و دست او بضر و شکنجه این گروه باز شد. آنگاه پس از وی مرد دیگری از عامه مردم بغداد معروف به سهل بن سلامه انصاری و مکنی به ابوحاتم قیام کرد و قرآنی از

۱- در «ینی» الدریوش و دسلان هم کلمه را درویش ترجمه کرده است.

گردن خود درآویخت و مردم را بامر بسعروف و نهی از منکر و عمل کردن بکتاب و سنت خدا و پیامبر او، ص، فرا میخواند. و همه مردم از کهنتر و مهتر، از خاندان هاشمی و جز آنان او را پیروی کردند. وی بکاخ ظاهر فرود آمد و دیوان و دفتری تشکیل داد و در کوجه‌های بغداد میگشت و کسانی را که مایه ارباب و تهدید رهگذران بودند از اعمال ناشایست منع میکرد و دست او باشان و شاطران را از تسلط بر مردم کوتاه میساخت. خالد در یوس بوی گفت: من بر سلطان عیجوی رو نمی‌بینم، و سهل بوی پاسخ داد: ولی من با هر که مخالف کتاب و سنت رفتار کند هر که میخواهد باشد نبرد میکنم. و این واقعه بسال دویست و یک هجری رخ داد. آنگاه ابراهیم بن مهدی لشکریان را برضد وی بسیج کرد و بر او غلبه یافت و او را باسارت درآورد و کار او بسرعت منحل شد و از میان رفت و وی به جان نجات یافت.

سپس بدنبال آنان بسیاری از خیالبافان بآن دو تن اقتدا کردند و خود را از راهنمایان حق می‌پنداشتند بی آنکه بدانند در اجرای چنین ادعایی بچه چیزهایی نیازمندند و از تأثیر و اهمیت عصیت در اینگونه امور بکلی بیخبر بودند و سرانجام کار و آینده احوال خویش را احساس نمی‌کردند. درباره این گروه باید یکی از این تدابیر را بکار برد:

یا آنها را درمان کرد اگر از دیوانگان باشند، یا برای ارباب دیگران زدن و کشتن را درباره آنها اجرا کرد اگر هرج و مرج و ناامنی ایجاد کنند، و یا باید با آنها رفتاری کرده بادلکها می‌کنند پشت گردنی بآنان زد و برایشان خندید و لقسه بخور و نسیری بآنها داد.

گاهی برخی ازین دسته خود را به فاطمی موعود یا منتظر (بفتح ظ) نسبت میدهند یعنی یا خویش را خود او می‌خوانند و یا از جمله داعیان (مبلغان) وی میشمرند و در عین حال بهیچرو از امر فاطمی و هویت و اخبار وی اطلاعی ندارند. بیشتر کسانی که خود را باینگونه اسامی میخوانند می‌بینیم یادرزمره خیالبافان و

دیوانگان اند و یا از فریبکارانی بشمار میروند که میخواهند از راه اینگونه دعوتها^۱ بریاست برسند تا بدان غلبه افکنند درحالیکه از بدست آوردن کوچکترین موجبات و وسایل عادی آن عاجزند. آنها گمان میکنند همین ادعا از موجباتی است که آرزوهای آنان را برمیآورد، ولی بهیچرو نتایج مرگباری را که از این راه عاید ایشان میشود پیشبینی نمیکنند و دیری نمیگذرد که در نتیجه ایجادفته و آشوبگری و بدفرجامی حيله گری خویش بسوی مرگ میشتابند.

چنانکه در آغاز این قرن در سوس^۲ مردی از متصوفه موسوم به تویذری^۳ خروج کرد و بمسجد ماسه در ساحل دریای آنجا^۴ شتافت و از روی تلبیس و عوام فریبی خویش را در نزد عامه مردم آن ناحیه فاطمی موعود می پنداشت، چه مغز عامیان آن سامان را از پیشگوییهای مربوط بانتظار فاطمی پر کرده و از آنجمله بآنان خبر داده بود که اصل دعوت وی از آن مسجد آغاز خواهد شد. نخست طوایفی از عامه بربرها پروانه وار در پیرامون وی گرد آمدند، اما دیری نگذشت که رؤسای ایشان از توسعه یافتن دایره فتنه بیمناک شدند، از اینرو عمر سکسیوی که در آن روزگار مهتر مصامده بود کسی را در نهان برانگیخت تا او را در رختخوابش بقتل رسانید. همچنین در آغاز این قرن مردی موسوم به عباس در غماره^۵ خروج کرد و نظیر همین دعوی را ب مردم تبلیغ مینمود. گروهی از سفیهان و فرومایگان کودن آن قبایل بدنبال آهنگ شوم او روان شدند و او به بادیس^۶، یکی از نواحی آنان، لشکر کشید و با زور داخل آن ناحیه گشت. آنگاه پس از چهل روز از ظهور دعوتش کشته شد و در زمره کشته شدگان گذشته درآمد.

و اشتباه آنان در این باره بدین سبب است که از تأثیر و اهمیت عصبیت در اینگونه امور غفلت میکنند. لیکن اگر اینگونه دعاوی از تلبیس و عوام فریبی باشد شایسته تر آنست که پیشرفت نکند و سازنده آن بگناه خویش اعتراف نماید و آن کیفر ستمکاران است و خدای، سبحانه و تعالی، داناتر است و کامیابی بدوست

۱- در «ینی» دعویها ۲- Sous . ۳- در جاهای مصر و بیروت تویذری است و دسلان تویذری آورده و نوشته است معنر تویذری است منسوب به توذر شهری از جرید در تونس . ۴- دریای Atlantique (دسلان) . ۵- بضم «غ» قبیله ای از بربرهای ریف مراکش (دسلان) . ۶- Badis

(پروردگاری جز او نیست و معبودی سواى وی وجود ندارد)^۱

فصل هفتم

در اینکه هر دولتی را بهره معینی از مرز و بوم و
کشورها است که بمرحله فزونتر از آن نمیرسد

زیرا گروه اداره کننده دولت یا اعضای دودمان بنیان گذار آن ناگزیر باید در بخشهای گوناگون شهرستانها و مرزها تقسیم شوند و اداره امور آن نواحی را برعهده گیرند و بر آن سرزمینها استیلا یابند تا مرزهای کشور را از دستبرد دشمن نگهبانی کنند و احکام دولت را درباره وصول خراجها و منع مردم از اعمال خلاف قانون و جز اینها اجرا سازند. و هرگاه کلیه این گروهها بر مرزها و شهرستانها تقسیم شوند ناچار شماره آنها سرانجام پایان می پذیرد. و وضع کشورها در این روزگار بمرحله ای رسیده است که هر دولتی دارای مرز و حدود معینی برای کشور و دایره خاصی از لحاظ وسعت نسبت به پایتخت آن است و بنابراین اگر دولتی پس از این وضع بخواهد سرزمینهایی فزونتر از آنچه در تصرف خود دارد اداره کند ناچار بی سپاه و نگهبان میماند^۲ و کشورش مورد سوء قصد دشمنان مجاور واقع خواهد گردید و هنگام فرصت بر آن خواهند تاخت و فرجام ناسازگار چنین وضعی بدان دولت باز خواهد گشت، چه با چنین روش گستاخانه ای مرزهای کشور خود را میگشاید و سدهایی را که مایه شکوه و ترس مهاجمان است از هم میگسلد.

ولی تا هنگامیکه دسته ها و اعضای دستگاه فرمانروایی افزون باشند و در نتیجه تقسیم آنها بنواحی گوناگون و بخشهای مرزی اعضای مزبور با آنها نرسد هنوز هم برای رسیدن دولت بمرحله نهایی توسعه طلبی نیروهایی باقی خواهد ماند که میتواند بوسیله آن نیروی باقیمانده دایره آنرا بحد نهایی توسعه برساند و علت طبیعی این امر این است که نیروی عصبیت هم مانند دیگر نیروهای طبیعی است و

۱- در چاپ پاریس و «ینی» بیست و سه ماده آ: ۲۲ - ۲ - گویا منظور تشریح کادر رهبری و اداری دولت است که در تشکیلات امروزی نیز اهمیتی بسزا دارد.

هر نیرویی که فعلی از آن صادر شود همین کیفیت در فعل آن وجود خواهد داشت . و توانایی و استحکام هر دولتی در پایتخت از دیگر نواحی و حدود آن بیشتر است . و هرگاه وسعت آن بمرحله نهایی برسد دیگر نفوذ آن بنواحی ماورایش نخواهد رسید و عجز و قصور بدان راه خواهد یافت . مانند اشعه و انواری که در نتیجه برخورد چیزی بر روی آب از مراکز و دایره‌های وسیع در سطح آب پراکنده میشوند .

سپس هرگاه دولت بمرحله پیری و ناتوانی برسد رفته رفته نقصان و ناتوانی آن از ناحیه‌های مرزی آغاز میشود ولی پایتخت آن همچنان محفوظ میماند تا هنگامی که ایزد انقراض کلیه آنرا اعلام دارد ، آنوقت پایتخت هم سقوط میکند . و هرگاه دولتی پایتخت خود را از دست بدهد باقی ماندن نواحی دیگر برای آن سودی نخواهد داشت و بیدرنگ مضحل خواهد گردید ، زیرا پایتخت بمنزله قلب است که روح از آن برانگیخته میشود و چون قلب بدست دشمن بیفتد کلیه نواحی و مرزهای آن منهزم خواهند شد . چنانکه این موضوع را در دولت ایران میتوانیم مورد دقت قرار دهیم که مرکز آن مداین بود و همینکه مسلمانان مداین را متصرف شدند کار سراسر کشور ایران رو باقراض نهاد و بقیه ممالکی که برای یزدگرد بجای مانده بود بوی سودی نبخشید . و برعکس ایران ، دولت روم شام را که یکی از نواحی آن بود از دست داد و چون پایتخت آن دولت قسطنطنیه بود همینکه مسلمانان شام را متصرف شدند رومیان در پایتخت خود متمرکز گردیدند و از دست رفتن شام زیانی با آنان وارد نساخت و کشور ایشان همچنان به قسطنطنیه پیوسته است تا خداوند انقراض ایشان را اعلام فرماید . و نیز باید وضع عرب را در آغاز اسلام در نظر گرفت که چون دارای جمعیت‌ها و دسته‌های فراوانی برای اداره امور بودند چگونه بر کشورهای مجاور خویش مانند شام و عراق و مصر با سرعت هرچه تمامتر و بیشتر غلبه یافتند و آنگاه از این کشورها هم در گذشتند و ممالک ماورای آنها را از قبیل سند و حبشه و افریقیه و مغرب و آنگاه اندلس نیز متصرف گردیدند لیکن همینکه گروه گروه در مرزها و ممالک گوناگون متفرق

شدند و بعنوان سپاهی بدان کشورها فرود آمدند و در نتیجه این پراکنده شدن شماره اعضای دستگاه فرمانروایی آنان پایان پذیرفت از فتوحات کوتاهی ورزیدند و امر اسلام بمرحله نهایی رسید و از این حدود تجاوز نکرد. آنگاه دولت اسلام رفته رفته رو بعقب نشینی و بازگشت نهاد تا بفرمان خدا منقرض گردید.

حال دولتهای پس از اسلام نیز بهمین سان بود و هر دولتی بنسبت فزونی و کمی عهده داران امور یا اعضای دستگاه فرمانروایی آن پیشرفت داشتند و هنگام پایان یافتن شماره آنها بسبب تقسیم کردن آنان در نواحی گوناگون دیگر پیروزیها و جهانگشاییهای ایشان قطع میشد. دستور خداست در میان خلقش^۱.

فصل هشتم

در اینکه عظمت دولت و وسعت فرمانروایی و درازی

دوران آن بنسبت کمی و فزونی اعضای دستگاه فرمانروایی آنست

از آن سبب که کشورداری وابستگی به عصیبت دارد و خداوندان عصیبت همان لشکریان و نگهبانان آنند که در نواحی و استانهای آن تقسیم میشوند. و از اینرو هرچه قبایل و دسته‌های دستگاه فرمانروایی دولت‌های بزرگ بیشتر باشد بهمان نسبت آن دولت نیرومندتر خواهد بود و برکشورها و نواحی افزونتری تسلط خواهد داشت و قلمرو فرمانروایی آن پهناورتر خواهد بود.

و این معنی را میتوان در دولت اسلامی در نظر گرفت، هنگامی که خداوند کلمه عرب را با اسلام پیوند داد، درحالیکه شماره مسلمانان در جنگ تبوک آخرین جنگهای پیامبر، ص، از مضر و قحطان خواه سواره و خواه پیاده صد و ده هزار تن بود باضافه کسانی که پس از آن جنگ تا روزگار درگذشت پیامبر اسلام آوردند، و چون درصدد برآمدند کشورهای را که در دست ملل دیگر بود از آنان بازستانند، لشکریان و سلاح ایشان بجز همانچه یاد کردیم نبود اما سپاهیان ایران و روم دو دولت بزرگ آن روزگار و ترکان مشرق [و فرنگان و بربرهای مغرب]^۲ و قوط‌های

۱- سنه الله فی خلقه. اشاره بآیه: سنه الله التي قد خلت فی عباده، سورة المؤمن، آیه ۴۸ و سوره‌های دیگر.

۲- درینی نیست. -۳- Gothes

اندلس در برابر آنان ریشه‌کن شدند و از حجاز به سوس اقصی و از یمن بنواحی ترکان در اقصی نقاط شمالی گام نهادند و برهفت اقلیم استیلا یافتند .

آنگاه میتوان دولت صنهاجه و موحدان را با عبیدیان (فاطمیان) که پیش از آنان بودند مقایسه کرد و نتیجه گرفت که چون قبیله کثامه یا بنیان‌گذاران دولت عبیدیان افزونتر از صنهاجه و مصامده بودند دولت ایشان عظیم‌تر بود و از ابن‌رو افریقیه و مغرب و شام و مصر و حجاز را متصرف شدند و پس از اینان میتوان دولت زناته را در نظر گرفت که چون شماره (متصدیان دولت) ایشان کمتر از مصامده بود دوران‌کشورداری ایشان کوتاهتر از فرمانروایی موحدان بود زیرا ایشان از آغاز فرمانروایی از لحاظ عدد کمتر از مصامده بودند و سپس میتوان چگونگی دودولت معاصر یکی متعلق به زناته خاندان مرینی (در مراکش) و دیگری متعلق به خاندان عبدالواد (در تلمسان) را مورد دقت قرار داد که چون شماره خاندان مرینی از آغاز کشورداری بیش از خاندان عبدالواد بود دولت ایشان نیز نسبت بدولت خاندان عبدالواد نیرومندتر و پهناورتر است .

و بهمین سبب خاندان مرینی چندین بار پیایی بر آنان غلبه کردند . گویند عده خاندان مرینی در آغاز پادشاهی سه هزار و از آن خاندان عبدالواد یک هزار تن بوده است ولی [کوچکی یا بزرگی دولت وابسته به شماره شهرهای آن است و فزونی جمعیت و اتباع دولت بنسبت فزونی تعداد شهرها است] و پهناوری و نیرومندی هر دولت در آغاز کشورداری بهمین نسبت یعنی به تعداد دودمانی است که پیروزی می‌یابد و درازی دوران فرمانروایی آن نیز بر همین نسبت است ، زیرا عمر يك موجود زنده وابسته بقوت مزاج اوست و مزاج دولتها بیشك همان عصبیت است . و هرگاه عصبیت دولتی نیرومند باشد مزاج آن تابع عصبیت خواهد گشت و دوران فرمانروایی و عمر آن نیز دراز خواهد بود . و قدرت عصبیت همچنانکه در پیش گفتیم بیگمان بستگی بفزونی عدد افراد يك دودمان دارد و سبب صحیح این امر آنست که نقصان در دولت بیشك از مرزها و نواحی دور پدید می‌آید از اینرو هرگاه مسالك دولتی بسیار باشد خواه ناخواه مرزهای آن نسبت به پایتخت دور و متعدد

خواهد بود، و هر تقصی روی دهد ناچار دارای زمان خواهد بود و بعلت بسیاری ممالک و اختصاص نقصان هریک بزمان خاص و معینی خواهی نخواهی، زمانهای نقصان هم فزونی می‌یابد و بهمین علت دوران فرمانروایی و عمرچنین دولتی دراز خواهد بود و این امر را در دولت عرب اسلامی باید در نظر گرفت که چگونه دوران فرمانروایی ممتدی داشت چه فرمانروایی خاندان عباسیان که در مرکز و پایتخت اسلام بودند و چه حاکمیت خاندان امویان اندلس که باستقلال فرمانروایی داشتند. و فرمانروایی همه آنان نقصان نپذیرفت مگر پس از چهارصد سال از هجرت. و روزگار فرمانروایی عبیدیان نزدیک به دویست و هشتاد سال بود و مدت دولت صنه‌جاه از آغاز و اگذار کردن معدالمعز^۱ فرمانروایی افریقیه را به بلکین بن زیری بسال سیصد و پنجاه و هشت تا هنگام استیلای موحدان بر قلعه و بجایه بسال پانصد و پنجاه و هفت از عبیدیان کمتر بود.

و دولت موحدان تا این روزگار قریب دویست و هفتاد سال است که فرمانروایی دارند و بدینسان (معلوم میشود) که عمر دولتها بنسبت شماره زمامداران آنها است. دستور خداست که بحقیقت در میان بندگانش گذشت^۲.

فصل نهم

در اینکه درمرز و بومهایی که دارای قبایل و جمعیت‌های فراوان و گوناگونست بندرت ممکن است دولتی نیرومند دوام یابد

زیرا اختلاف عقاید و تمایلات که بدنبال هریک از آنها عصبیتی است مانع عصبیت دیگر میشود^۳ و از اینرو مخالفت با دولت و خروج و قیام برضد آن پیاپی فزونی می‌یابد هرچند خود آن دولت هم متکی بمصیبتی باشد، زیرا هریک از عصبیتهای زیر دست دولت خود را دارای قدرت و ارجمندی می‌پندارد و در این باره باید بوضع افریقیه و مغرب درنگریست و وقایع آن سرزمین را از آغاز ظهور اسلام

۱- از دسلان. در جاهای مصر و بیروت؛ معزالنبوه و در «ینی» معزالعز است. ۲- سنة الله قد خلت فی عباده. ۳- مانند کشورهایی که در عصر ما دارای احزاب گوناگون اند و پیوسته کابینه دچار بحران میشود و در نتیجه کشمکش احزاب پس از اندک مدتی دولت جدیدی روی کار می‌آید.

تاکنون بررسی کرد، چه بربرهای این مرز و بوم چون دارای قبایل و عصبیتهای گوناگون هستند نخستین غلبه‌ای که برای ابن ابی سرح حاصل آمد و برقبایل مزبور و تاحدی برفرنگیان ساکن آن نواحی تسلط یافت بی‌نتیجه ماند و مردم آن مرز و بوم از آن پس بارها انقلاب کردند و راه ارتداد پیش گرفتند و از جانب مسلمانان خونریزی و خشونت نسبت به آنان شدت یافت و پس از استقرار دین در آن سرزمین بازهم بکرات سرکشی و انقلاب دست یازیدند و بکیش خوارج گرویدند.

ابن ابی‌زید^۱ گوید بربرها در مغرب دوازده بار مرتد شده‌اند و دعوت اسلام در میان ایشان استقرار نیافت مگر در روزگار فرمانروایی موسی بن نصیر و دوران پس از وی. و این وضع معنی گفتار عمر را نیز روشن میکند که گفته است: تفرق و پراکندگی افریقیه بسبب دل‌های مردم آنست. و سخن عمر اشاره بدین معنی است که گروهها و قبیله‌های فراوان در آن سرزمین مایه برانگیختن آنان بنافرمانی نسبت بدولت است در صورتیکه مردم عراق و شام در این روزگار بر این شیوه نیستند، بلکه پیش از اسلام نیروی لشکری در آن کشورها از ایرانیان و رومیان بودند و مردم کشورهای مزبور یکسره در زمره شهرنشینان بشمار می‌رفتند و چون مسلمانان بر آنها چیره شدند و فرمانروایی را از ایران و روم بازگرفتند دیگر هیچگونه مانع و مزاحمی در سر راه ایشان بجای نماند.

ولی تعداد قبایل بربر در مغرب بیش از آنست که بتوان آنها را شمرد و همه آنان بادیه‌نشین و دارای دسته‌ها و عشیره‌های گوناگون‌اند، چنانکه هرگاه قبیله‌ای نابود شود قبیله دیگری جای آنرا میگیرد و همان کیش و شیوه قبیله پیشین را در سرکشی و ارتداد دنبال میکند. بهمین سبب کار بنیان‌گذاری دولت عرب در مرز و بوم افریقیه و مغرب دیرزمانی بطول انجامید. چنانکه همین وضع در شام در دوران خاندان اسرائیل نیز مشاهده میشد چه در آن کشور هم طوایف گوناگونی

۱- ابو محمد عبدالله بن ابی زید عبدالرحمن قیروانی (۳۱۰-۳۸۶ هـ) فقیه مالکی که بملت بجز در فقه مالکی ملقب به مالک اصغر بود. رجوع بملت نامه دهخدا شود. ولی دسلان منتقد است منظورا بومحمد ایوب بن ابی زید است که پند وی از مخالفان مشهور فاطمیان بشمار میرفته و شهرتی بسزا دارد. رجوع بملت نامه دهخدا ذیل ز ابوزید شود.

همچون قبایل فلسطین و کنعان و خاندانهای عیصو و مدین و لوط و ادوم و ارمن^۱ و اکریکش^۲ و نبط از نواحی جزیره و موصل بسر میبردند و در فزونی و تنوع عصیت بیشمار بودند از اینرو برای خاندان اسرائیل بنیان نهادن دولت و بسط فرمانروایی خویش در آن کشور بسیار دشوار بود و دفعات پی در پی آن کشور دچار اختلال و بی نظمی گشت (و مردم بمخالفت با آنان برخاستند) و این اختلافات بخود آن خاندان هم سرایت کرد، چنانکه درباره پادشاه خویش باختلاف و کشمکش پرداختند و برضد وی برخاستند و از آن پس در تمام مدت اقتدارشان کشور پایدار و نیرومندی نداشتند تا اینکه کشورهای ایران و سپس یونان برایشان چیره شدند و آنگاه در پایان روزگار فرمانروایی و هنگام آوارگی، رومیان بر آنان تاختند. و ایزد، بر کار خویش غالب است^۳. و برعکس وضع یاد کرده در کشورهای که عصیت گوناگون وجود ندارد بنیان نهادن دولت کار آسانی است و سلطان چنین مرز و بومهایی بعلت کمی هرج و مرج و سرکشی مردم در آرامش و سکون بسر می برد^۴. و دولت به عصیت فراوانی نیاز ندارد. چنانکه وضع مصر و شام در این روزگار بر این شیوه است زیرا در کشور شام قبایل و عصیت هایی یافت نمیشود و چنانکه در گذشته یاد کردیم گویی شام زادگاه قبایل نبوده است. و اوضاع کشور مصر نیز بسبب کمی قبایل و خداوندان عشیره در نهایت آرامش و استواریست. بلکه آن کشور تنها دارای سلطان و رعیت میباشد و دولت آن قائم به ملوک ترک و (متکی) بطوایف آنانست و این پادشاهان یکی پس از دیگری بفرمانروایی میرسند و حاکمیت در میان خاندانهای مزبور از تباری به تبار دیگر منتقل میشود و خلافت بنام مردی منسوب به عباسیان از اعقاب خلفای بغداد است. وضع اندلس هم در این روزگار مانند شام و مصر است زیرا ابن الاحمر سلطان آن کشور در آغاز دولت خویش عصیت نیرومند و گروههای بسیاری نداشت بلکه وی منسوب بیکی از خاندانهای عرب است که در دولت اموی خدمت میکردند و گروه اندکی از آنان در اندلس باقی مانده بود و پس از انقراض

۱ - صورت متن از «ینی» است. در جاهای مصر و بیروت: روم و یونان است. ۲ - Gergéséus (دسلان). ۳ - س ۱۲ (یوسف) آ: ۲۱ ۴ - در جاهای مصر و بیروت وازعاً غلط از صحیح وادماً است که از «ینی» ترجمه شد.

دولت عربی اندلس و فرمانروایی بربرهای لمتونه (مرابطان) و موحدان، مردم آن کشور از تسلط این اقوام دل‌آزرده شده بودند و چیرگی ایشان را بر خود ناگوار می‌شمردند و کینه آنان را در دل گرفته بودند.

و بزرگزادگان دودمان موحدان در پایان روزگار دولت به قلاع بسیاری که متعلق به پادشاه مسیحی بود دست یافتند تا از وی بمنظور تسخیر پایتخت (مراکش) یاری جویند و گروهی از باقی‌ماندگان خداوندان عصبیت قدیم که از خانواده‌های اصیل عرب بشمار میرفتند و از پایتخت و شهرهای بزرگ دوری گزیده و در سپاهیگری^۱ استوار مانده بودند در اندلس گرد آمدند مانند ابن هود و ابن احمر و ابن مردنیش و دیگران. و ابن هود زمام امور را بدست گرفت و مردم را به پیروی از خلافت عباسیان در مشرق، دعوت کرد و آنانرا بمخالفت برضد موحدان برانگیخت. مردم دعوت ویرا پذیرفتند و پیمان موحدان را نقض کردند و آنانرا بیرون راندند و ابن هود فرمانروایی اندلس را بتن خویش و باستقلال بدست گرفت. آنگاه ابن احمر اندیشه بلند بدست آوردن فرمانروایی را در سر می‌پروراند و با دعوت ابن هود مخالفت آغاز کرد و مردم را بهوی خواهی ابن ابی حفص که از سلاطین موحدان افریقیه بود فراخواند و بیاری جمعیت اندکی از خویشاوندانش که آنرا رؤسا مینامیدند بسطنت رسید و چون در اندلس قبایل و جمعیت‌های فراوانی وجود ندارد بنیرویی بیش از آنهم نیاز نداشت چه وضع اندلس فقط دارای سلطان ورعیت بود و قبایل و عشایر گوناگونی در آن یافت نمیشد. سپس ابن احمر پادشاه مسیحی اتکا کرد که او را بوسیله گروهی از شاهزادگان زناته یاری میداد و آنانرا از راه دریا بسوی وی گسیل میکرد و این شاهزادگان با دیگر بستگانش بمنزله لشکریانی بشمار میرفتند که مرزها و استحکامات او را تقویت و نگهبانی میکردند.

آنگاه پادشاه مغرب که از قبيله زناته بود آرزوی استیلای بر اندلس را در سر می‌پروراند لیکن آن گروه از شاهزادگان زناته که در زمره لشکریان وهوی خواهان ابن احمر بشمار میرفتند از صاحب مغرب ممانعت کردند تا آنکه فرمانروایی وی

۱- در (ینی) فی الجندیه و در چاپهای مصر دبیروت فی العصبه است و ما صورت (ینی) را برگزیدیم.

استحکام و رسوخ یافت و مردم بوی خو گرفتند و مخالفانش از مقاومت با او عاجز آمدند و پادشاهی در خاندانش بورالت بجای ماند و تا این روزگار نیز همچنان سلطنت در آن دودمان است . پس اگر کسی گمان کند ابن احمر (عصیبتی) جماعت ویاورانی نداشته است درست نیست بلکه آغاز کار او باکمک گروه‌ها و دسته‌هایی بود که او را حمایت می‌کردند منتها گروهی اندک و باندازه نیازمندی او بودند، زیرا در سرزمین اندلس چون عصیبت‌ها و قبایل بسیاری وجود ندارد تسخیرکننده آن بعصیبت‌های بسیار نیازمند نمیشود . و خدا از جهانیان بی‌نیاز است^۱ .

فصل دهم

در اینکه خود کامگی^۲ (حکومت مطلق) از امور طبیعی

کشورداری است^۳

زیرا چنانکه در گذشته یاد کردیم کشور از راه عصیبت بوجود می‌آید و عصیبت از قبایل و جمعیت‌های بسیاری تشکیل میشود که جمعیت نیرومندتر از همه بردیگر گروه‌های آن چیره میگردد و بر آنها استیلا می‌یابد و آنگاه همه آنها را یکسره بخود ملحق می‌سازد و بدین وسیله اجتماعات تشکیل می‌یابد و غلبه یافتن بر مردم و دولتها میسر میگردد .

راز این امر آنست که عصیبت عمومی مخصوص قبیله بمنزله مزاج برای موجود زنده است و مزاج مرکب از عنصرهاست و در جای خود آشکار شده که هرگاه عنصرها برابر و هسان فراهم آیند بهیچرو مزاجی از آنها روی نمیدهد بلکه ناگزیر باید یکی از آنها بر عناصر دیگر غالب آید تا امتزاج حاصل گردد، همچنین ناچار باید یکی از عصیبت‌ها بر عصیبت‌های دیگر غلبه کند تا بتواند آنها را متمرکز و متحد سازد و همه را بمنزله يك عصیبت مشتمل بر دیگر عصیبت‌هایی که در ضمن آن موجود است قرار دهد، و آن عصیبت بزرگ از آن قومی خواهد بود که

۱- اشاره بآیه : فان الله غنی عن العالمین . سوره آل عمران ، آیه ۲
 ۲- ترجمه ترکیب «الانفراد بالمجد»
 ۳- درین فصل ابن خلدون دومین نوع دولت را از پنج‌گونه تفسیمی که در فصل هفدهم کرده است بیان میکند .

دارای خانواده اصیل و ریاست باشند و ناچار باید یکی از افراد آن خاندان ریاست را برعهده گیرد و دیگران را مسخر فرمان خود کند و این رئیس بر همه عصیتهای دیگر تسلط خواهد داشت زیرا خاندان او بر همه آنان غلبه یافته است و هرگاه این ریاست بر او مسلم گردد، چون خوی خودپسندی و غرور و سرکشی و سرافرازی که از سرشتهای حیوانی است در وی وجود دارد، بطبع از شرکت دادن دیگران در امور فرمانروایی و سلطنت سرباز میزند و خوی خدامنشی که در طبایع بشر یافته میشود در او پدید میآید و با مقتضیات سیاست کشورداری همراه میشود که عبارت از خودکامگی (حکومت مطلق) است تا مبادا در نتیجه اختلاف فرمانروایان تباهی و فساد براسر اجتماع راه یابد. اگر در میان آنان خدایانی بجز خدا بودی هرآینه تباه شدندی^۱. اینست که در این هنگام از عصیتهای دیگر برای شرکت جستن در فرمانروایی ممانعت میشود و عصیت ایشان مغلوب میگردد و آنچنان همه لگام زده و سرکوب میشوند که وی هر آنچه بخواهد بیکه تازی میکند و بهیچکس اجازه نمیدهد کوچکترین دخالتی در امور فرمانروایی از خویش نشان دهد و بسود و زیان آن درنگرد و آنگاه قدرت و بزرگی یکسره بوی تعلق میگیرد و دیگران را از شرکت جستن در آن کنار میزند.

برخی اوقات ممکن است خودکامگی (حکومت مطلق) برای نخستین پادشاه يك دولت دست دهد و گاهی هم جز برای دومین یا سومین سلطان يك سلسله حاصل نمیشود و این بر حسب ممانعت و نیروی عصیتهای دیگر پدید میآید، ولی بطور کلی موضوع خودکامگی در دولتها الزامی و اجتناب ناپذیر است، دستور خداست که بحقیقت در میان بندگانش گذشته است [و خدای تعالی دانایتر است]^۲.

فصل یازدهم^۳

در اینکه توانگری و تجمل خواهی از امور طبیعی کشور داریست

زیرا هرگاه ملتی غلبه یابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتی را که در تصرف

۱- اوکان فیهما آلهة الاالله لفسدنا . سورة الانبیاء آیه ۲۲ - ۲ در « بنی » نیست - ۳ در جاب (ب) عنوان این فصل و فصل دوازدهم ذیل عنوان فصل دهم آمده است و هر سه فصل مانند يك فصل تلقی شده است .

کشورداران پیش از وی بوده بچنگ آورد، نعمت و توانگری وی از هرگونه فزونی می‌یابد و عادات ایشان نیز بهمان نسبت افزون میشود و آنگاه از مرحله ضروریات و خشونت زندگی گام فراتر می‌نهد و بوسایل ناضرور و اشیاء ظریف و آرایش و تجمل می‌گیرند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروی میکنند و عاداتی را که برای بکار بردن وسایل تجملی لازم است نیز کسب میکنند و در همه احوال از خوردنی و پوشیدنی گرفته تا فرشها شیفته انواع ظریف و تجملی آنها میشوند و در این باره بریکدیگر تفاخر میکنند و هم در خوردن خوراکیهای لذیذ و پوشیدن جامه‌های نیکو و فاخر و سوارشدن بر مرکوبات زیبا و تندرو بر ملتهای دیگر نیز می‌بالند و جانشینان آنان در این امور بر پیشینیان سبقت می‌جویند و مسابقه‌وار آنها را تا پایان دولت و بمیزان توانایی کشور خویش ادامه میدهند و بهره و آسایش و تجمل آنان به میزان و اندازه کشورشان می‌باشد تا در این باره آنرا بمرحله نهائی و سرحدی میرسانند که برای آن دولت بر حسب نیرومندی و عادات و رسوم گذشتگان آنان میسر است.

دستور خداست در میان خلقتش [و خدای تعالی داناتر است]^۱.

فصل دوازدهم

در اینکه تن آسانی و سکون از امور طبیعی کشورداری است

زیرا مملکت برای يك قوم جز با توسعه طلبی بدست نمی‌آید و غایت آن حصول غلبه و قدرت و مملکتداری است و هرگاه غایت حاصل آید کوشش بسوی آن سپری میشود. شاعر گوید: «از تلاش و کوشش روزگار در جدایی میان من و دلدارم در شگفت شدم و همینکه آنچه میان ما بود پایان پذیرفت دیگر روزگار آرامش یافت». از اینرو هرگاه قومی شاهد ملك را در آغوش گیرند دیگر از متاعب و دشواریهایی که در راه جستن آن تحمل میکردند دست میکشند و آسایش و تن آسانی و سکون را برمیگزینند و بتحصيل ثمرات و نتایج کشورداری چون

بناها و مساکن و پوشیدنی‌ها می‌پردازند چنانکه کاخها بنیان می‌نهند و آبها جاری می‌سازند و بوستانها می‌کارند و از اوضاع و احوال این جهان بهره‌مند میشوند و آسایش را بر سختیها ترجیح میدهند و در وضع پوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها و ظروف و گسترده‌ها تا سرحد امکان بظرافت کاری و زیبایی می‌گیرند و بدان خو می‌گیرند و آنها را برای نسلهای آینده خویش بارث می‌گذارند. و این کیفیت همچنان در میان آنان فزونی می‌یابد تا اینکه ایزد فرمان خویش را دربارهٔ آنان اعلام فرماید [و او بهترین حکم‌کنندگانست^۱ و ایزد تعالی داناتر است]^۲.

فصل سیزدهم

در اینکه هرگاه امور طبیعی کشوداری چون خودکامگی (حکومت مطلق) و ناز و نعمت و تجمل و آرامش استحکام یابد دولت به سراسیمه سالخورده‌گی و فرتوتی روی می‌آورد و این امر از چند وجه بیان میشود:

نخست آنکه، چنانکه یاد کردیم، طبیعت کشوداری اقتضا میکند که دولت بسوی خودکامگی گراید و تا هنگامیکه بزرگی و سیادت در میان دسته‌ای (از یک قبیله) مشترك است و همه یکسان در راه آن میکوشند همتای آنان در غلبه بر بیگانه و دفاع از مرزوبوم خویش بمنزلهٔ یگانه راهنمای ایشان در سربلندی و نیروی حمایت آنان خواهد بود و هدف و مقصد همه آنان عزت و ارجمندی می‌باشد چنانکه مرگ را در بنیان نهادن کاخ بزرگواری بر ایشان گوارا خواهد ساخت و جانسپاری را بر تباهی آن ترجیح خواهند داد. لیکن هرگاه یکی از آنان فرمانروای مطلق گردد، عصیبت دیگران را سرکوب می‌سازد و تمام عصیبت‌ها را رام خود می‌کند و همهٔ ثروتها و اموال را بخود اختصاص میدهد. در نتیجه دیگران در امر ارجمندی و مناعت^۳ زبونی و ناتوانی نشان میدهند و نیرومندی و غلبه‌جویی ایشان

۱- وهو خیر الحاکمین . سورة اعراف آیه ۸۵ و سورة یونس ، آیه ۱۰۹ و سورة یوسف ، آیه ۸۰ . ۲- در
 ۳- در چاهای مصر و بیروت غزو و در (ینی) عز است و در اینجا صورت (ینی) ترجیح داده شد .

بستی مبدل میشود و بخواری و بندگی خو میگیرند، آنگاه نسل دوم ایشان هم بر همین شیوه تربیت میشوند و گمان میکنند مستمری و حقوقی که از سلطان میگیرند بمنزلهٔ مزد ایشان در برابر حمایت و یاری باوست و جز این چیزی در عقل آنان نمیگنجد و کمتر ممکن است که هیچکس (در کارها) تن بمرگ دهد و فداکاری کند. در نتیجهٔ این وضع سستی و خلل بدولت راه می‌یابد و از قدرت و شکوه آن کاسته میشود زیرا تباهی عصیبت بملت از میان رفتن روح دلاوری و جنگاوری در مردم، سبب می‌شود که دولت رو بضعف و فرسودگی و سالخوردگی بگذارد.

وجه دوم این است که، چنانکه یاد کردیم، یکی از مقتضیات طبیعی کشورداری ناز و نعمت و تجمل خواهی است و در نتیجهٔ این وضع عادات و رسوم بسیاری در میان اعضای دولت رواج می‌یابد و هزینهٔ ایشان در برابر مستمربها فزونی می‌یابد و دخل ایشان با خرج برابری نمیکند. بدین سبب تهمی دست در میان ایشان از بینوایی میمیرد و آنکه در ناز و نعمت است تمام مستمری خویش را صرف خوشگذرانی خویش می‌کند آنگاه این وضع در نسلهای آینده توسعه می‌یابد و بمرحله‌ای میرسد که کلیهٔ حقوق و مستمری خدمتگزاران دولت در برابر فزونی عادات تجملی و وسایل ناز و نعمت وافی نمیشد و بنیازمندی گرفتار میشوند و پادشاهانشان دستور میدهند تا مخارج را تنها به سپاهیان و امور لشکرکشی منحصر سازند ولی راهی برای خروج از این بن بست نمی‌یابند. آنوقت گرفتار عقوبتها میشوند و ثروتهایی را که بسیاری از آنان بخود اختصاص داده یا بدانها فرزندان خویش و پرورش یافتگان دولتشان را توانگر ساخته‌اند از ایشان باز می‌ستانند و در نتیجهٔ گروهی را به بیروسامانی گرفتار میسازند و دچار ناتوانی میکنند و در نتیجهٔ زبونی آنان پادشاه نیز ضعف راه می‌یابد.

و نیز هنگامیکه ناز و نعمت و تجمل خواهی در دستگاه دولت فزونی یابد و حقوق و مستمری حوائج و مخارج کارکنان دولت را بر نیارود رئیس دولت یا سلطان ناچار میشود بر میزان مستمربها بیفزاید تا رخنه‌ای را که در زندگی ایشان پیدا شده ببندد و رنجهای ایشان را دور سازد. و میزان خراج هم معین و معلوم

است، بیش و کم نمیشود و اگر از راه باجهای تازه افزایش یابد باز هم میزان آن پس از تعیین مقدار باج محدود میشود. در اینصورت اگر خراجها بر مستمریها تقسیم شود و باندازه جبران مخارج حقوق بگیران و مرفه کردن آنان برهریک نیز مبلغی افزوده گردد، در این هنگام شماره لشکریان و نگهبانان از آنچه پیش از افزودن مستمریها بوده تقلیل می‌یابد و بار دیگر هم تجمل‌خواهی و نازپروردگی بمرحله وسیع‌تری می‌رسد و بهمین علت باز هم بر مبلغ حقوقها و مستمریها افزوده می‌شود و هم شماره لشکریان نقصان می‌یابد و همچنین بار سوم و چهارم تا آنکه سپاهیان و لشکریان بکمترین عدد تنزل یابند. و این امر سبب تضعیف نیروی مدافع و نگهبانی کشور می‌شود و از قدرت دولت می‌کاهد. آنوقت همسایگان دولت یا قبایل و گروه‌های زیر دست آن گستاخ می‌شوند و خداوند نابودی و انقراضی را که بر آفریدگان خود مقدر کرده اعلام می‌فرماید.

گذشته از این، تجمل‌خواهی و نازپروردگی برای مردم تباهی‌آور است چه در نهاد آدمی انواع بدیها و فرومایگیها و عادات زشت پدید می‌آورد، چنانکه در فصل تمدن در این باره سخن خواهیم راند، و خصال نیکی را که نشانه و راهنمای کشورداری است از میان میبرد و انسان را بخصال مناقض نیکی متصف میکند، بنابراین تجمل‌پرستی (و خصال زائیده شده از آن) نشانه بدبختی و انقراضی است که خداوند آن را در آفریدگان خویش مایه نابودی ساخته است. از اینرو مقدمات نابودی و زبونی و پریشانحالی در دولت پدید می‌آید و گرفتار بیماریهای مزمن پیری و فرسودگی میشود تا سرانجام واژگون میگردد.

وجه سوم اینست که چنانکه گفتیم تن‌آسانی از مقتضیات طبیعی کشورداری است و هرگاه اولیای دولتی به تن‌آسانی و راحت‌طلبی انس گیرند رفته رفته بر حسب خاصیت کلیه عادات این انس بمنزله امری طبیعی و جبلی در آنان رسوخ خواهد کرد، چنانکه نسلهای تازه آنان در فراخی معیشت و نعمت و مهد نازپروردگی و تجمل‌خواهی پرورش خواهند یافت و خوی خشونت را از دست خواهند داد و عادات بادیه‌نشینی را که بسبب آنها ملک را بچنگ می‌آوردند مانند سرسختی و دلاوری

و بیسایگی و خوگرفتن بشکار و سفرکردن در بیابانها و رهنمودن به دشتهای دور ، از یاد خواهند برد و میان ایشان و بازاریهای شهری بجز مهارتها و نشانه‌های دولتی تفاوتی نخواهد بود . در نتیجه نیروی نگهبانی و لشکری ایشان ضعیف میشود و دلاوری آنان از دست میرود و شوکت و شکوهشان درهم شکسته می‌شود و بدفرجامی آن به دولت میرسد ، چه این وضع دولت را بسر اشیب پیری و فرسودگی نزدیک می‌سازد . آنگاه همچنان بسوی عادات گوناگون تجمل‌خواهی و نازپروردگی و شهرنشینی می‌شتابند ، و آرامش و سکون و ظرافت حاشیه‌نشینان در کلیه احوال ایشان رسوخ میکند و در اینگونه امور غوطه‌ور میگردند . در حالیکه از بادیه‌نشینی و خشونت دور میشوند و اندک اندک بکلی خصال آنرا از دست میدهند ، چنانکه خوی دلاوری را که منشأ نگهبانی و مدافعه است از یاد میبرند بحدی که خود بر لشکریان دیگری اتکا میکنند (اگر داشته باشند) و این امر را میتوان درباره دولتهایی که اخبار آنها در کتب مدونست مورد نظر قرارداد و بکتابی که در دسترس هست مراجعه کرد . آنوقت در خواهیم یافت آنچه را در این باره یادآوری کردیم بیشک و تردید درست است و چه بسا هنگامیکه این گونه پیری و فرسودگی در نتیجه نازپروردگی و راحت‌طلبی بدولتی راه می‌یابد ، رئیس دولت برای نگهبانی کشور خویش یاران و پیروانی از اقوام دیگر برمی‌گزیند ، اقوامی که از خاندان و نژاد او نیستند و بخشونت عادت دارند تا از ایشان لشکریانی تشکیل دهد که در جنگها شکیاتر و بر تحمل رنجها و شداید مانند گرسنگی و تنگی معیشت توانا تر باشند و این عمل برای دولتی که احتمال میرود فرسودگی و پیری بدان راه یابد بمنزله دارویی بشمار میرود تا هنگامیکه خداوند پایان فرمانروایی آنرا اعلام فرماید . چنانکه این حقیقت در دولت ترکان مشرق روی داده است ، چه بیشتر سپاهیان ایشان از غلامان ترك برگزیده میشوند و پادشاهانشان از بندگان که بسوی ایشان می‌آورند سواران و سپاهیان بر می‌گزینند و این گروه از فرزندان بردگان که از پیش در خدمتگزاری آنان بوده و در آب و تاب نعمت بیکران و سایه لطف سلطان پرورش یافته‌اند بر جنگ‌آوری گستاخ‌تر و بر تنگی معیشت شکیاتر اند . همچنین در دولت

موحدان افریقه همین شیوه متداولست چه سلطان ایشان اغلب سپاهیان خود را از میان قبایل زناته و عرب برمیگزینند و بر شماره آنان می افزاید و آن دسته از خدمتگزاران دولت را که بناز پروردگی و خوشگذرانی خو گرفته اند فرومیگذارد و در نتیجه دولت ایشان از اینراه عمر تازه ای می یابد (وجوانی را از سر میگیرد) و از راه یافتن فرسودگی و پیری بدن مصون میماند. و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آن میباشند.

فصل چهاردهم

در اینکه دولتها هم مانند مردم عمرهای طبیعی دارند

باید دانست که سن طبیعی انسان بر حسب آنچه پزشکان و ستاره شناسان گمان کرده اند صد و بیست سالست که در نزد ستاره شناسان عبارت از سالهای بزرگ قمری میباشد و سن اشخاص در هر نسلی بر حسب قرانات متفاوتست و نسبت به عمر طبیعی بیش و کم میشود چنانکه سنین برخی از صاحبان قرانات صد سال کامل و بعضی دیگر پنجاه یا هشتاد یا هفتاد سال است بر حسب اقتضای ادله قرانات در نزد آنانکه آنها را مورد بررسی قرار میدهند. و عمر این ملت (اسلام) میان شصت تا هفتاد سال است چنانکه در حدیث آمده است. و بر میزان سن طبیعی که صد و بیست سال است بجز در موارد نادر و بر حسب اوضاع غریب فلکی افزوده نمیشود چنانکه در شأن نوح، ع، و گروه اندکی از قوم عاد و ثمود پیش آمده است.

و اما سنین دولتها نیز هر چند بر حسب قرانات مختلف است ولی اغلب عمر دولت از سه پست تجاوز نمی کند و هر پست عبارت از سن متوسط يك شخص است که چهل سال باشد. پس چهل سالگی پایان دوره رشد و نمو تا غایت آن می باشد. خدای تعالی گفت: تا چون بمرحله کمال تواناییش برسد و بچهل سال برسد و بدین سبب گفتیم که سن يك شخص برابر سن يك نسل است و آنچه درباره حکمت روی دادن آوارگی و سرگردانی بنی اسرائیل یاد کردیم نیز این گفته را تأیید

میکند که منظور از چهل سال نابودی نسل زنده و پرورش یافتن نسل دیگر است که بخواری و پستی آشنا نشده و آنرا نشناخته‌اند، از اینرو در نظر گرفتن چهل سال نشان می‌دهد که سن يك پشت برابر سن يك شخص است، و اینکه گفتیم عمر دولت اغلب از سه پشت بیش نیست بدان سبب است که نسل نخستین همچنان بر خوی‌های خشونت و توحش بادیه‌نشینی مانند تنگی معیشت و دلاوری و شکار و اشتراك در فرمانروایی پایداراند و بهمین علت شدت عصبيت در میان آنان همچنان محفوظ میماند از اینرو دم شمشیر آنان برنده و جانب آنان شکوهمند و مایهٔ بیم دشمن است و مردم مغلوب و فرمانبر آنان میباشند.

و نسل دوم بسبب کشورداری و ناز و نعمت تغییر خوی میدهند و از بادیه‌نشینی بشهرنشینی می‌گیرند و از تنگی روزی بفرخی معیشت و ناز و نعمت و از اشتراك در فرمانروایی بخودکامگی (حکومت مطلق) گام می‌گذارند که تنها يك تن فرمانروایی را بخود اختصاص می‌دهد و دیگر افراد خاندان و اعضای دولت از کوشش در راه آن بستی و زبونی می‌گیرند و از ارجمندی و جاه‌طلبی و دست‌درازی به خواری خضوع و فروتنی تن در میدهند، از اینرو جوش و خروش عصبيت ایشان تاحدی فرو می‌نشیند و ذلت و فروتنی از ایشان نمی‌رمد ولی بسیاری از صفات نسل نخستین در آن باقی می‌ماند زیرا این نسل دوران نسل نخستین را درک کرده و خود نیز در بسیاری از احوال با آنان به‌مکاری پرداخته و غلبه‌جویی و کوشش ایشان را در راه بدست آوردن فرمانروایی و بزرگی و مقاصد آنان را در امور دفاع و نگهبانی دیده‌اند و هنوز بسیاری از آن ملکات در آنان باقی است و نمیتوانند همهٔ آنها را بکلی فروگذارند هر چند هم برخی را از دست داده باشند، چه اینان هنوز امیدوارند اوضاع و احوالی که در دوران نسل نخستین بوده بار دیگر باز خواهد گشت، یا گمان میکنند از میان ایشان رخت بر نبسته است.

اما نسل سوم روزگار بادیه‌نشینی و خشونت را چنان از یاد میبرند که گویی وجود نداشته است و شیرینی ارجمندی و عصبيت را که بسبب آن ایشان واجد ملکه

قهر و غلبه بودند از دست می‌دهند و فراخی معیشت و ناز و نعمت در میان ایشان بمرحله نهایی می‌رسد، چنانکه زندگانی را بانواع ناز و نعمت و تجمل آرایش می‌دهند و از اینرو بمنزله کسانی قرار می‌گیرند که در تکفل دولت هستند و در زمره زنان و کودکانی که باید در پرتو حمایت مردان باشند داخل میشوند و حسن مدافعه را از دست می‌دهند و عصبیت آنان بکلی زایل میشود و حالات حمایت و مدافعه و توسعه طلبی را فراموش میکنند و با پوشیدن لباسهای دولتی و بستن نشانهای ویژه دولت بخویش و اسب سواری و تربیت نیکو بر مردم جلوه میکنند و به زران دودی دست می‌بازند، در حالیکه غالب آنان بر پشت اسبان از زنان هم ترسو تراند.

چه هرگاه مدعی و مخالفی بسوی آنان بشتابد نمیتواند در برابر او مقاومت کنند و بدفاع پردازند، از اینرو رئیس دولت بکسانی جز آنان از مردمان سرسخت و دلاور نیازمند می‌شود و برموالی خویش می‌افزاید و کسانی را برمیگزیند که تاحدی از دولت بی‌نیاز باشند تا هنگامیکه ایزد انقراض دولت را اعلام فرماید. آنوقت دولت در نتیجه بارگرانی که بردوش دارد از میان میرود. و چنانکه دیدیم در این سه نسل پیری و فرسودگی دولت پدید می‌آید و بهمین سبب انقراض حسب در نسل چهارم است چنانکه در فصول پیشین گذشت و گفتیم که بزرگی و حسب در چهار پشت میباشد و در اثبات آن برهانی طبیعی و کافی و آشکار آوردیم چنانکه مبتنی بر مقدماتی بود که از پیش آنها را تنظیم کرده و ترتیب داده بودیم. پس در این باره بیندیش و اگر منصف باشی هرگز از راه حق و راستی روگردان نخواهی شد. و سن این نسلهای سه‌گانه چنانکه گذشت صد و بیست سال است و دولتها اغلب از این سن تجاوز نمیکنند و اندکی پیش یا پس از آن سن بتقریب منقرض میگردند مگر آنکه عارضه دیگری از قبیل فقدان مدعی دولت روی دهد. پس پیری و فرسودگی بر دولت استیلا می‌یابد منتها مدعی یافت نشده است، چه اگر در این هنگام مدعی بر آن بتازد هیچگونه مدافعی نخواهد یافت. پس چون وقت ایشان فرارسد ساعتی باز پس نمیانند و ساعتی پیشی نمیتواند گرفت^۱ بنا بر این سن مزبور برای

۱- فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون. سورة الاعراف، آیه ۳۲

دولت بستانه سن شخصی است که از مرحله نمو (تزید) بسن وقوف و سپس بمرحله «رجوع» پیری میرسد و از اینرو در افواه مردم چنین مشهور است که سن دولت صد سال می باشد و معنی آن همانست که ما بیان کردیم. پس درباره آن باید اندیشید و از آن قانونی اقتباس کرد که شماره پدران را برای شخص درستون نسبی که میخواهیم آنرا از برای شناختن سالهای گذشته دریابیم تصحیح کند، هرگاه در شماره آنها شك داشته باشیم و سالهای گذشته از آغاز آنها در نزد ما معلوم باشد پس برای هر صد سال سه پشت یا سه پدر می شماریم، اگر برای قیاس با پایان یافتن شماره ایشان سالها هم پایان یابد مسئله صحیح است و اگر يك پشت از آن کم آید شماره آنها بسبب زیاد شدن یکی درستون نسب غلط است و اگر همانند و مثل آن (نسل) افزوده شود یکی (ازستون نسب) ساقط میگردد. همچنین شماره سالها را اگر در دسترس باشد، از عدد ایشان برمیگیریم و در آن تأمل میکنیم اغلب آنرا صحیح می یابیم، و خدا اندازه میکند شب و روز را^۱.

فصل پانزدهم

در انتقال دولت از بادیه نشینی به شهر نشینی

باید دانست که این اطوار و تحولات برای دولتها طبیعی است، زیرا امر غلبه یافتن و تسلط بر دیگران که بوسیله آن کشورداری و پادشاهی پدید می آید تنها در پرتو عصبیت و خصوصیات آن است چون شدت سرسختی و دلاوری و عادت بشکار، و عصبیت اغلب حاصل نمیشود مگر در حالت بادیه نشینی. پس دولت در آغاز تشکیل آن بشکل بادیه نشینی است. سپس هرگاه کشورداری و سلطنت حاصل شود، بدنبال آن آسایش و فراخی معیشت و گشایش احوال همراه خواهد بود و شهر نشینی تنها عبارت از تفنن در ناز و نعمت و استوار کردن و نیکو ساختن صنایع متداول است بشیوهها و انواع گوناگون آن، از قبیل امور آشپزخانهها و ساختمانها و گستردن آنها و ظرفها^۲ و دیگر عادات و رسوم امورخانه داری. و برای

۱- والله یفعل اللیل والنهار. سوره ۷۳، آیه ۲۰
 ۲- در نسخ (ا) و (ب) و (ک) بجای «الادای» در (پ) «الابنیه» است.

بهرتر کردن و زیباساختن هر يك از آنها صنایع مخصوصی است که هر يك بدنبال دیگری می‌آید و بنسبت اختلاف تمایلات انسان در شهوات و لذتها و تنعمات و عادات تجمل خواهی و نعمت‌پروری و شیوه و رسوم گوناگونی که بدنبال هر يك پدید می‌آید آن صنایع نیز فزونی می‌یابد. پس مرحله بادیه‌نشینی در کشورداری ناگزیر و خواهی نخواهی پس از مرحله بادیه‌نشینی پدید می‌آید، از اینرو که بدنبال کردن و وسایل آسایش و تنعم در کشورداری از ضروریات است. و خداوندان و زمامداران دولت همواره در مرحله شهرنشینی و عادات و رسوم آن از دولت پیشین خویش تقلید میکنند زیرا وضع و احوال ایشان را می‌بینند و بیشتر آنها را از آنان می‌گیرند. و نظیر این معنی برای عرب پیش‌آمده است هنگامی که پیروزی و فتح نائل آمدند و ایران و روم را بچنگ آوردند و دختران و پسران این اقوام را استخدام کردند. خود ایشان در آن روزگار از شهرنشینی چندان بهره‌ای نداشتند چنانکه گویند برای عربها گرده‌های نان نازک شفاف^۱ آوردند و آنها گمان میکردند این گرده‌ها نامه‌هایی است. و در گنجینه‌های خسرو^۲ بکافور دست یافتند و آنها را در خمیر نان بجای نمک بکار بردند و نمونه اینگونه حکایات فراوانست. لیکن پس از آنکه اهالی کشورها و دولت‌های قدیم را در قید بندگی و فرمانبری آوردند و آنان را در پیشه‌ها و نیازمندیهای امور خانه‌داری خویش بکار گماشتند و در اینگونه کارها استادان چیره‌دست و کار آزموده را برگزیدند، آنان بکار بردن و وسایل ناز و نعمت و چگونگی ساختن آنها را برای عربها برعهده گرفتند و در آنها تفنن بکار بردند. گذشته از این دست دادن فراخی معیشت و تنوع خواهی نیز بدین منظور کمک شایانی کرد چنانکه در این باره بسرحد نهایی آن رسیدند و در احوال و آداب و نیکوتر کردن خوراکها و آشامیدنیها و پوشیدنیها و ساختمانها و سلاحها و گستردنیها و ظروف و دیگر اثاث و ابزارخانه به مرحله شهرنشینی و ناز و نعمت و تجمل‌خواهی تطور یافتند.

و احوال ایشان در مواقع مباحثات کردن بریکدیگر و مهمانیها و شبهای

۱- در (ب) المرفق و در چاپهای مصر و بیروت (المرفق) است و در اینجا صوت چاپهای اخیر انتخاب شد.

۲- ترجمه «کسری». عربها کلیه شاهنشاهان ساسانیان را «کسری» و سلسله ایشانرا «اکاسره» میخواندند.

عروسی نیز بر همین شیوه بود بلکه در این امور از ورای غایت (یعنی غایتی که در تمدن پیش از اسلام بود) هم در گذشتند.

و باید دید مسعودی و طبری و دیگر مورخان درباره زناشویی مأمون با پوران، دختر حسن بن سهل، چه حکایاتی آورده‌اند و هنگامیکه مأمون برای خواستگاری بخانه حسن در قم‌الصلح^۱ شتافت و بر کشتیها نشست حسن بن سهل چه ثروتی بهمراهان و ملازمان مأمون بخشید! و آنچه در عقد او خرج کرد و هم آنچه مأمون بعنوان کابین داد و در عروسی خرج کرد بحدیست که مایه شگفتی میشود. از آنجمله حسن بن سهل روز عقد در مجلس مهمانی و اطعامی که همراهان و حاشیه‌نشینان مأمون حاضر شده بودند پراکندن ارمغانهایی در میان حاضران اقدام ورزید، بدانسان که بر طبقه نخستین آنان گلوله‌هایی از مشک می‌پراکند و در آن گلوله‌ها قباله‌های مستغلات و املاک پیچیده و بسته شده بود و بدست هر که می‌افتاد املاک و ضیاع و عقار مزبور از آن وی بود. این گلوله‌ها روی هر کس فرود می‌آمد چیزی بود که اتفاق و بخت بسوی او می‌فرستاد. و بر طبقه دوم بدره‌های دینار می‌پراکند که در هر بدره‌ای ده هزار دینار بود و هم بر طبقه سوم بدره‌هایی به همان مبلغ از درهم پراکنده می‌ساخت^۲، گذشته از آنکه هنگام اقامت مأمون در خانه او چندین برابر مبالغ مزبور خرج کرد. و از آنجمله مأمون در شب زفاف پوران هزار قطعه یاقوت بابت کابین بوی بخشید و شمعهایی از عنبر برافروخت که در هر یک صد من معادل یک رطل و دو ثلث رطل^۳ عنبر مصرف شد و فرشهایی در آن شب برای پوران بگسترده که حصیر آنها زربفت و مروارید نشان و یاقوت نشان بود. و هنگامی که مأمون آنها را دید گفت: خدای بکشد ابو نواس را که گویی وی هنگام

۱- قم‌الصلح (بفتح ف - کسر ص) نهر بزرگی است بالای واسط. میان واسط و کوهی که بر ساحل نهر است چندین دهکده است و خانه حسن بن سهل وزیر مأمون در آنجا بوده و از آنجا مأمون پوران را بزنی گرفت و بخانه خویش برد (معجم البلدان). این کلمه در نسخه مغرب چاپ (ک) بضم «ص» ضبط شده است و بنا بر ضبط معجم البلدان غلط است. رجوع به معجم البلدان شود. ۲- بدره در لغت به معنی پوست بره یا بزغاله است و بر کبسه‌ای از پوست نیز اطلاق می‌شود که ده هزار درهم داشته باشد. ۳- مسعودی می‌نویسد در شعبان سال ۲۰۹ به قم‌الصلح فرود آمد و آنکاه بدل و بخشش حسن بن سهل را بتفصیل آورده است. رجوع به مروج الذهب ج ۲ ص ۳۳۶ شود. ۴- بر حسب آنچه در لغت آمده «من» یک رطل و بقولی دو رطل است و کلمه (نلتان) در نسخه تونس نیست (حاشیه کتاب، ۱۰۸۰).